

در بیست و هفتمین سالگرد قتل‌های زنجیره‌ای دادخواهی ادامه دارد!

بهرام رحمانی

bahram.rehmani@gmail.com

آذر سال ۱۳۷۷، یکی از مهم‌ترین و شاید پرتنش‌ترین ماه‌ها در تاریخ سیاسی ایران در دوران معاصر باشد. قتل‌های موسوم به «قتل‌های زنجیره‌ای» ناگهان از زیر آوار پنهان‌کاری‌ها سر برآورد و به یکی از بزرگ‌ترین بحران‌ها و چالش‌های جمهوری اسلامی ایران تبدیل شد.

حذف فرهنگی و فیزیکی و تولید محیط سانسور و تهدید، رعب و وحشت به قصد افزایش خودسانسوری و بازداشتن منتقدان و مخالفان حتی منتقدین، از مکانیزم‌های اصلی جمهوری اسلامی در ۴۷ سال اخیر است.

قربانیان در دوران‌های مختلف از طیف‌های گوناگون برگزیده شده و قتل‌ها نیز به گفته سران وزارت اطلاعات «چندمنظوره» بودند و به همین دلایل، نمی‌توان تحلیل کامل و قطعی را در باره هدف‌ها و انگیزه‌های قتل‌ها و چرایی گزینش قربانیان به‌عمل آورد و هر پرونده‌ای نیاز به تحلیل و بررسی جداگانه دارد.

پرونده سرکوب فعالین سیاسی، هنرمندان و روشنفکران و اعضای جمع مشورتی کانون نویسندگان ایران از احضار و بازجویی جمعی و بازداشت و قتل علی‌اکبر سعیدی سیرجانی در زندان آغاز شد. این جنایت حکومتی، هم‌چنان با بازداشت‌ها و احضارهای مکرر روشنفکران و به ویژه اعضای فعال جمع مشورتی کانون نویسندگان به وزارت اطلاعات، قتل احمد میرعلائی مترجم معتبر، طرح پرت کردن شماری از نویسندگان و شعرا به دره در سفر ارمستان ادامه یافت.

جمهوری اسلامی از همان روزهای نخست به قدرت رسیدنش سرکوب و زندان، شکنجه و اعدام، تهدید و ترور را آغاز کرد و در سال‌های ۶۰، همه سازمان‌ها و نهادهای سیاسی را سرکوب، نابود یا حاشیه‌ای و خانه‌نشین کرد، اما با وجود سرکوب و حذف فرهنگی و فیزیکی، مبارزه و خلق آثار هنری و ادبی و مفاهیم نظری در حوزه فرهنگ غیرحکومتی تداوم یافت.

خلق فرهنگی، برخلاف فعالیت سازمان یافته سیاسی، حذف شدنی نیست. چرا که فعالان عرصه فرهنگ، اغلب خلاقیت فردی خود را به خرج می‌دهند و اساسا بازتولید فرهنگی حذف ناشدنی است. بنابراین، اگر جمهوری اسلامی در حذف گرایش‌های سیاسی مخالف و در تولید سازمان‌های سیاسی تا حدودی موفق بوده اما در سرکوب زنان و تحمیل فرهنگ تک صدایی برآمده از ایدئولوژی رسمی به جامعه، شکست خورده بود.



جمهوری اسلامی، که بر نقش مهم فرهنگ در عرصه سیاست آگاه بود، از همان آغاز کوشید تا با اسلامی‌کردن عرصه‌های تفکر و تخیل و خلاقیت فرهنگی، رقبای فرهنگی خود را حذف و انحصار فرهنگی را در خدمت دوام قدرت سیاسی تثبیت کند.

برنامه‌های گوناگونی در این عرصه اجرا شد از جمله با سرمایه‌گذاری گسترده در بنیاد فارابی و حوزه اندیشه و هنر اسلامی، از دو منظر مختلف اما با هدف واحد، به تولید سینمای اسلامی در قالب سینمای عرفانی و معنوی و سینمای اگزوتیک جشنواره پسند برخاستند، نهادهای موازی چون «کانون نویسندگان مسلمان» و «انجمن‌های اسلامی» صنف‌های مختلف تاسیس شدند، کوشیدند تا موسیقی ردیف را به‌عنوان موسیقی عرفانی-اسلامی معرفی و تقویت و دیگر انواع موسیقی را از صحنه حذف کنند.

مقاومت فرهنگی در برابر فرهنگ کلیشه‌ای تک صدایی مذهبی حاکم اما قدرتمند بود. مکتب حکومتی در خلق هنری و ادبی ناتوان بود و خلاقیت فرهنگی با قید و بندهای مکتبی حاکم در تضاد. بخش عمده فرهنگ خلاقه ایران از مشروطه به بعد، به ویژه در عرصه هنر و ادبیات، حاصل خلاقیت هنرمندان و نویسندگان مستقل غیرحکومتی بود که اغلب به چپ و سوسیالیسم گرایش داشتند.

حکومت کوشید تا ناتوانی در خلق هنری و ادبی را با مکانیزم‌هایی چون سانسور و حذف فرهنگی و فیزیکی هنرمندان و نویسندگان و روشنفکران غیرحکومتی یا به اصطلاح رایج در آن سال‌ها «دگراندیشان» جبران کند.

جمهوری اسلامی در عرصه خلق فرهنگی ناموفق و در عرصه سرکوب سازمان‌های سیاسی موفق بود. ناکامی در عرصه فرهنگ می‌توانست کامیابی استبداد را در سیاست خنثی کند.

جمهوری اسلامی ایران، نظامی است مبتنی بر فرهنگ تک صدائی. آزادی اندیشه و بیان در این نظام حداکثر به قرائت‌های گوناگون مکتب حاکم محدود است. هر فعالیت فرهنگی بیرون از چارچوب مکتب حاکم در هر عرصه‌ای، از هنر و ادبیات تا تفکر و علم، «دگر اندیشی» تلقی شده و دگراندیشان، به این دلیل که مکتب حکومتی را به چالش می‌طلبند و مکتب از پایه‌های حکومت است، «خطر امنیتی» تلقی شدند. بر این مبنا بود که مبارزه با «تهاجم فرهنگی» و «حذف دگراندیشان» در آن سال‌ها به یکی از محورهای عمده سیاست امنیتی نظام بدل شد.

در حذف دگراندیشان فرهنگی و سیاسی اهرم‌های تبلیغاتی گسترده را بر بستر ترکیب اطلاعات و ضد اطلاعات، تهمت‌ها و اتهام‌های نادرست، حمله‌های شخصی، خانوادگی، سیاسی، اخلاقی علیه چهره‌های فرهنگی و سیاسی غیرحکومتی به کار گرفتند تا این چهره‌ها را بدنام و منزوی کرده، به حاشیه رانده، ترسانده و از صحنه حذف کنند.

در این راستا، بخش مهمی از فضای رسانه‌های حکومتی در آن روزگار به انتشار این گونه تبلیغات اختصاص داشت. رهبر جمهوری اسلامی در اغلب سخنرانی‌های خود فرمان حمله به دگراندیشان و مقابله با تهاجم فرهنگی را تکرار می‌کرد. وزارت اطلاعات فرهنگ را امری «امنیتی» تلقی کرده و از خشونت، شکنجه و قتل چون سلاحی برای ترساندن دیگران بهره می‌گرفت.

بر بستر حذف مخالفان و به اصطلاح «دگراندیشان» سیاسی و فرهنگی و مقابله با تهاجم فرهنگی بود که قتل برخی از آنان برنامه‌ریزی و اجرا شد اما این تنها دلیل نبود.

جمهوری اسلامی در سرکوب‌های خونین سال‌های ۶۰ بود که خود را تثبیت کرد. احزاب و سازمان‌های سیاسی مخالف با خشونت کم‌سابقه نابود، نهادهای صنفی و فرهنگی ممنوع و آترناتیوهای سیاسی حذف شدند، شکنجه‌ها و اعدام‌ها، حضور گشت دادستانی و اطلاعات سپاه در خیابان‌ها ترس را بر فضا مسلط کرده بود.

جمع مشورتی کانون نویسندگان و چند نشریه در آن سال‌ها به صدای حذف‌شدگان دگراندیش و سنگرهای مقاومت فرهنگی بدل شدند. کانون نویسندگان ایران از هدف‌های سرکوب‌های خشن دهه ۶۰ بود اما روح کانون در ذهنیت اعضاء زنده ماند و نسل‌های جوان‌تر نیز به فعالیت در این کانون گرایش داشتند. خواست محوری کانون: «آزادی اندیشه و بیان به یک سان برای همگان»، در نگاه نخست خواست گروهی معدود تلقی می‌شد که مخالف سانسور آثار خود بودند اما مطرح‌شدن خواست آزادی اندیشه در اغلب تظاهرات بعدی نشان داد که آزادی بیان و اندیشه در استبداد مکتبی جمهوری اسلامی می‌تواند به خواستی عمومی برکشیده شود. بازتاب گسترده جهانی و داخلی متن ۱۳۴ نویسنده در آن سال‌ها، دولت وقت را وحشت زده کرد. وزارت اطلاعات برای خنثی کردن متن کسانی را مجبور می‌کرد که امضای خود را در روزنامه‌های حکومتی پس بگیرند.

هاشمی رفسنجانی، پیگیر نئولیبرالیسم اقتصادی و استبداد سیاسی بود. خصوصی‌سازی‌های او در جامعه‌ای که اقتصاد آن نه بر محور تولید و توزیع کالا، که بر محور توزیع رانتی درآمدهای نفت و گاز شکل گرفته است، به فساد سیستماتیک و نهادینه شده و افزایش شکاف فقر و غنا منجر شد. چند شورش شهری بزرگ عمق بحران را هویدا کرد.

دست علی فلاحیان، وزیر اطلاعات وقت، در سرکوب و شکنجه و قتل بازتر شد. هراس از بحران، برنامه‌ریزان امنیتی را به تولید فضای ترس و رعب با واسطه خشونت، سوق داد. مقامات وزارت اطلاعات در قتل سعید سیرجانی به صراحت به ما گفتند که این پیامی است به نویسندگان عضو جمع مشورتی.

با تحلیل الگوی قتل‌های افشا شده، گفته‌های کسانی چون سعید امامی و دیگر عناصر اصلی این پرونده، متن‌های روزنامه‌هایی چون کیهان و برنامه‌هایی چون برنامه «هویت»، نسبت قتل‌ها را به سادگی با سیاست‌گذاری امنیتی نظام می‌توان توضیح داد.



از راست بالا حمید و کاروم حاجی‌زاده، پروانه و داریوش فروهر ردیف دوم پوینده، شریف، مختاری و دوانی

پرونده قتل‌های زنجیره‌ای

داریوش فروهر و پروانه اسکندری، دو تن از سرشناس‌ترین چهره‌های ملی ایران، روز اول آذرماه ۱۳۷۷ در محل زندگی خود در تهران با ضربات چاقو به دست ماموران وزارت اطلاعات جمهوری اسلامی به طرز فجیعی به قتل رسیدند.

تنها به فاصله چند روز از این فاجعه بود که پس از مدت‌ها بی‌خبری از محمد مختاری و محمدجعفر پوینده که پس از خروج از منزل دیگر به خانه‌هایشان بازنگشته بودند، پیکر بی‌جان این دو عضو کانون نویسندگان ایران، در روزهای ۱۲ و ۱۸ آذرماه همان سال، در جاده‌های اطراف تهران پیدا شد.

ماجرای «قتل‌های زنجیره‌ای» به سرعت رسانه‌ای شد و به مطبوعات نسبتاً آزاد این دوران راه یافت. گفته می‌شد که این قتل‌های سیاسی با فتوای برخی روحانیان بلندپایه و توسط تیم وزارت اطلاعات دوران وزارت علی فلاحیان (وزیر اطلاعات دولت هاشمی رفسنجانی) و قربانعلی دری نجف‌آبادی (وزیر اطلاعات دولت محمد خاتمی) انجام گرفته است.

سپس محمد خاتمی، رئیس جمهوری وقت ایران، هیاتی را بدون حضور وزیر اطلاعات وقت، مسئول رسیدگی به پرونده قتل‌های سیاسی کرد؛ هیاتی که پس از یک ماه تحقیق تأیید کرد که شمار زیادی از مسئولان بلندپایه وزارت اطلاعات جمهوری اسلامی در قتل‌ها دست داشته‌اند.

این «عوامل» دستگیر شدند و محمد خاتمی بلافاصله دری نجف‌آبادی، وزیر اطلاعات وقت را برکنار و علی یونسی را جایگزین او کرد. وزارت اطلاعات سپس به ریاست علی یونسی در بیانیه‌ای بی‌سابقه در دی‌ماه ۷۷ اعلام کرد که عاملان قتل‌ها «معدودی از همکاران کج‌اندیش و خودسر» بوده‌اند که «آلت دست عوامل پنهان و مطامع بیگانگان شده‌اند».

سپس در پی توقیف مطبوعات در بهار سال ۱۳۷۹ و بازداشت و زندانی کردن روزنامه‌نگاران پیگر ماجرای قتل‌های زنجیره‌ای، دادگاه متهمان این قتل‌ها بدون حضور خانواده قربانیان و وکلای آنها، در فاصله سوم تا ۳۰ دی‌ماه آن سال برگزار شد. آن دسته از اعضای وزارت اطلاعات که به‌عنوان «عوامل» قتل‌ها معرفی شده بودند به چند سال زندان محکوم شدند و پرونده با ابهام بسیار بسته شد.

گرچه قتل‌های سیاسی ابعادی بسیار وسیع‌تر داشت، اما جمهوری اسلامی تنها قتل داریوش فروهر، پروانه اسکندری، محمد مختاری و محمدجعفر پوینده را توسط عوامل «خودسر» وزارت اطلاعات به رسمیت شناخت.

احمد میرعلایی، حمید حاجی‌زاده، مجید شریف، غفار حسینی، احمد تفضلی، ابراهیم زال‌زاده و پیروز دوانی از جمله ده‌ها نفری هستند که از آن‌ها به‌عنوان قربانیان قتل‌های سیاسی موسوم به قتل‌های زنجیره‌ای نام برده می‌شود.

بسیاری از فعالان سیاسی و رسانه‌ای، قتل‌ها و ترورهای خارج از کشور، هم‌چون قتل قربانیان پرونده میکونوس (صادق شرف‌کندی، فتح عبدلی، همایون اردلان و نوری دهکردی)، و ترور عبدالرحمن قاسملو، فریدون فرخزاد، غلام کشاورز، صدیق کمانگر و ... را نیز در چارچوب قتل‌های زنجیره‌ای ارزیابی می‌کنند. در اسناد بازجویی سعید امامی، مشاور وزیر اطلاعات و معاون سابق امنیت این وزارتخانه، به‌عنوان یکی از «عوامل» قتل‌های زنجیره‌ای آمده است: «علی فلاحیان با وجود آن که خود حاکم شرع بود، اما معمولاً و در موارد حساس احکام حذف محاربان را شخصاً صادر نمی‌کرد. او این احکام را از آیت‌الله خوشوقت، آیت‌الله مصباح، آیت‌الله خزعلی، آیت‌الله جنتی و گاهی نیز از محسنی اژه‌ای دریافت می‌کرد و به دست ما می‌داد. ما فقط به آقایان اخبار و اطلاعات می‌رساندیم و بعد هم منتظر دستور می‌ماندیم.»

سپس اعلام شد که سعید امامی که در پنجم بهمن ۷۷ دستگیر شده بود، در زندان اوین با خوردن داروی نظافت خودکشی کرده است. اما برخی از دوستان سعید امامی، همچون روح‌الله حسینیان، اعلام کردند که «سعید امامی کشته شد تا طراحی قتل‌ها را به گردن او بیندازند».

بسیاری نیز بر این باورند که سعید امامی کشته شده تا آمران اصلی قتل‌های زنجیره‌ای معرفی نشوند. هم‌چنین مطبوعات ایران سعید امامی را یکی از عوامل قتل‌های دهه ۶۰ و ۷۰ دانسته و از جمله قتل علی اکبر سعیدی سیرجانی و ماجرای اتوبوس ارمنستان (عملیات ناموفق به قصد به دره افکندن اتوبوس حامل ۲۱ نویسنده ایرانی) را به او نسبت می‌دهند.

همان‌طور که اشاره شد اول آذر ۱۳۷۷ داریوش و پروانه فروهر از رهبران حزب ملت ایران هریک با ۱۱ و ۳۴ ضربه چاقو در خانه خود در تهران کشته شدند. کم‌تر از چهار روز بعد از آن، جنازه مجید شریف، نویسنده و مترجم یک هفته پس از ناپدید شدنش در پزشکی قانونی پیدا شد. ۱۹ آذر، پیکر بی‌جان محمد مختاری، شاعر و نویسنده و عضو کانون نویسندگان پس از یک هفته ناپدید شدنش توسط خانواده‌اش در پزشک قانونی شناسایی شد و یک روز بعد پیکر دوست و همکار او محمد جعفر پوینده مورد شناسایی برادر همسرش قرار گرفت.

در سومین روز شهریور ماه همان سال، پیروز دوانی، نویسنده و عضو دیگر کانون نویسندگان به قصد خانه خواهرشاز منزل خارج شده و دیگر باز نگشته بود. جنازه پیروز دوانی هرگز پیدا نشد هرچند بر اساس اعترافات متهمان پرونده قتل‌های زنجیره‌ای، او در همان روزها به قتل رسیده و جنازه‌اش در کنار خطوط راه آهن سوزانده و دفن شده است.

و در آخرین روز شهریور ماه همان سال، حمید حاجی‌زاده شاعر و دبیر ادبیات به همراه پسر ۹ ساله‌اش کارون در منزل خود در کرمان با ضربات متعدد چاقو به قتل رسیده بودند.

«قتل‌های زنجیره‌ای» نامی بود که بر این مرگ‌ها نشست؛ هرچند در پرونده رسمی آن نام‌های مجید شریف، پیروز دوانی و حمید حاجی‌زاده حذف شد اما پروانه و داریوش فروهر، محمد مختاری و محمد جعفر پوینده چهار تنی بودند که دستگاه قضایی ایران رسماً پرونده قتل آنان را به جریان انداخت و کم‌تر از یک ماه بعد، وزارت اطلاعات طی بیانیهای رسمی اعلام کرد که قتل این چهار نفر کار ماموران «خودسر» این وزارتخانه بوده است.

«ناصر زرافشان»، یکی از وکلای این پرونده اواخر آذر سال ۷۹ حدود ۱۰ روز قبل از برگزاری دادگاه متهمان این پرونده، به اتهام «افشای اسرار پرونده و تشویش اذهان عمومی» بازداشت شد. وی در اسفند همان سال از سوی سازمان قضایی نیروهای مسلح به پنج سال زندان و ۵۰ ضربه شلاق محکوم شد. خانواده‌های فروهر، مختاری و پوینده سه روز قبل از برگزاری دادگاه طی نامه‌ای، ناصر زرافشان، شیرین عبادی و احمد بشیری وکلای خود را در اعتراض به ناقص بودن تحقیقات و عدم رفع نقص پرونده عزل و بدین ترتیب خود و وکلای‌شان حضور در دادگاه را تحریم کردند.

خانواده‌های این قربانیان در همان سال‌ها، طی نامه‌هایی به قوه قضاییه ایران و کمیسیون اصل ۹۰ مجلس شورای اسلامی، اعتراضات خود را نسبت به روند پیگیری این پرونده اعلام کردند و دادگاهی که به صورت غیرعلنی و غیرشفاف در باره‌ی این پرونده برگزار شد را به رسمیت نشناختند، وکلای خود را عزل کردند و عنوان کردند که سعی می‌کنند از طریق مجامع بین‌المللی به این پرونده رسیدگی بشود. این اظهارات سهراب مختاری فرزند محمد مختاری است که در پانزدهمین سالگرد قتل پدرش به دویچه‌وله می‌گوید.

پرستو فروهر، فرزند پروانه و داریوش فروهر نیز می‌گوید: «پرونده سال‌هاست در دستگاه قضایی جمهوری اسلامی مختومه اعلام شده است. اما همان‌طور که ما بارها اعلام کرده‌ایم، روندی که به کار بردند، روند غیرعادلانه‌ای بود، پرونده‌ای مخدوش را به یک دادگاه نمایشی بردند و تعدادی مامور اجرای حکم را به محاکمه کشیدند، بدون این که دستوردهندگان به پاسخ‌گویی وادار بشوند. به این دلیل، پرونده از نظر ما باز است، ولی دستگاه قضایی با تمام شدت، آن را بسته نگاه داشته است و ما امیدواریم بر بستر اعتراض عمومی بشود دوباره این پرونده را باز کرد.»

اشاره پرستو فروهر درباره مخدوش بودن پرونده مربوط به اظهارات سعید امامی است؛ کسی که از مدیران رده بالای وزارت اطلاعات بود و پس از دستگیری به عنوان متهم ردیف اول این قتل‌ها معرفی شد. گفته شد که وی در زندان خودکشی کرده است. به گفته پرستو فروهر و وکلایش، متن اظهارات سعید امامی از پرونده حذف شده بود.

«مهندس شریف»، همسر مجید شریف نیز تأکید می‌کند که از دید او و پسرش پرونده قتل آقای شریف هم‌چنان باز است. خانم شریف که در سوئد زندگی می‌کند به دویچه‌وله می‌گوید: «این پرونده باز است، ولی به دلیل محدودیت‌های بسیار جدی که برای وکلای ما قائل شده‌اند، اجازه‌ی رسیدگی دقیق‌تر و بر مبنای اصول قضایی ایران، داده نشد. حتی در سوئد اقدام کردیم و از یکی از وکلای بسیار معتبر این کشور که با پرونده‌های خارج از کشور در ارتباط بود، تقاضا کردیم که این پرونده را دنبال کند. متأسفانه در زمان خیلی کوتاهی اطلاع دادند که هیچ نوع همکاری‌ای وجود ندارد. هیچ نوع اجازه‌ی حقوقی به ایشان داده نمی‌شود که این پرونده را دنبال کنند. نه اطلاعاتی در اختیارشان گذاشته شد و نه هیچ نوع ارتباط حقوقی-قضایی بین ایران و سوئد وجود دارد که ایران پذیرا باشد یک وکیل سوئدی به این پرونده رسیدگی کند.»

در ابتدای رسیدگی به پرونده قتل‌های پاییز ۷۷، نام مجید شریف نیز در میان مقتولان این پرونده ذکر شده بود اما در اوایل کار، نام او از این پرونده حذف شد. مهندس شریف درباره علت حذف نام همسرش از پرونده رسمی قتل‌های زنجیره‌ای می‌گوید: «یکی از مهم‌ترین دلایل پیچیدگی پرونده مجید بود و در گزارشی که به آقای خاتمی، رئیس‌جمهور وقت داده بودند، در اصل انتخاب کرده بودند که این مرگ را به‌عنوان یک مرگ طبیعی قلمداد کنند. به هر حال، توجه کنیم که این پاک کردن اسم مجید شریف از مجموعه‌ی قتل‌های زنجیره‌ای ابتکار رژیم جمهوری اسلامی و دست‌اندرکاران قضایی آن بوده است و به هر حال تأثیرات کم‌وبیشی هم روی فضای فرهنگی داشت و در مواردی و مواقعی اسم مجید در مجموعه‌ی قتل‌های زنجیره‌ای کمرنگ می‌شد. اما خوشبختانه با اقدامات و صبوری بسیاری از دگراندیشان و روزنامه‌نگاران اجازه داده نشد که این اسم برای همیشه از این مجموعه حذف شود.»

حذف نام مجید شریف از این پرونده در حالی صورت گرفت که پزشکی قانونی علت مرگ او را نامعلوم ذکر کرده بود و ذکر واژه «نامعلوم» با مهر پزشکی قانونی در گواهی فوت این نویسنده و مترجم، خانواده او را بر آن داشت تا علت این «نامعلومی» را روشن کنند.

مجید شریف دو سال و نیم قبل از قتلش بعد از ۱۲ سال زندگی در اروپا به ایران بازگشته بود. همسرش علت بازگشت او را این‌گونه شرح می‌دهد: «این بازگشت، در اصل یک بازگشت فرهنگی بود و در اطلاعیه‌ای اعلام هم کرد که «من برای فعالیت‌های فکری و فرهنگی و گسترش مفهوم دموکراسی به کشورم برمی‌گردم». بنابراین، پیشاپیش موضع‌اش را به‌عنوان این که چه کسی است و قرار است چه کاری را بکند، مشخص کرد. حاصل کم‌تر از سه سال زندگی در ایران، یک کار فشرده ترجمه است و همین‌طور صدها مصاحبه، شرکت در تجمع‌های گوناگون در قالب سخنرانی‌های مختلف و همه این‌ها نشان می‌دهد که او به عهد خودش وفا کرد و به‌عنوان یک عنصر فرهنگی به فعالیتش ادامه داد.»

سهراب مختاری می‌گوید: «در آن زمان هم، ما خانواده‌ها اعلام کردیم که این قتل‌ها را اقدامی علیه آزادی‌خواهی در جامعه‌مان می‌دانیم و به همین دلیل هدف ما این است که از تکرار چنین فجایعی جلوگیری شود و این فقط زمانی امکان دارد که حقایق به‌طور کامل برای همگان روشن شود.»

اظهارات علی ربیعی مشاور امنیتی خاتمی و علی یونسی رییس وقت سازمان قضایی نیروهای مسلح

با ادامه قتل‌های زنجیره‌ای، محمد خاتمی رئیس‌جمهوری وقت علی‌ریبی مشاور امنیتی خود و علی یونسی رئیس وقت سازمان قضائی نیروهای مسلح، و علی سرمدی معاون وقت امنیت وزارت اطلاعات را مأمور تشکیل کمیته تحقیقی کرد که وظیفه داشت تا درباره این قتل‌ها تحقیق کند و پس از شناسایی عاملان آن، نتیجه را گزارش کند.

علی‌ریبی از اعضای این کمیته بعدها به رسانه‌ها گفت که از اول به گروهی از اعضای وزارت اطلاعات در مورد دست داشتن در قتل‌ها شک وجود داشت و «حدس قوی می‌زدیم که قتل‌ها کار آن‌هاست».

به گفته ریعی اعضا، با مطرح شدن بحث بازداشت این افراد نیمه شب یکی از شب‌های آذر ماه ۷۷ مصطفی کاظمی قائم مقام وقت معاونت امنیتی وزارت اطلاعات و از افراد همین گروه به درخانه وی رفت و فردای آن روز باردیگر برای اعلام این‌که «این کار را که کردیم تشکیلاتی بود» طی سه ساعت مجرای قتل‌ها را بازگویی کرد.

ریعی از همان جا به محمد خاتمی می‌گوید که «قصه روشن و باز شده است و می‌توان آن را پیگیری قضایی کرد». درحالی‌که کمیته سه نفر ویژه رئیس‌جمهور، عوامل قتل‌ها را شناسایی کرد و تعدادی از آن‌ها بازداشت شدند، گروهی ناشناخته با نام «فدائیان اسلام ناب محمدی-مصطفی نواب» با انتشار اطلاعیه‌ای مسئولیت قتل‌ها را برعهده گرفت و اعلام کرد که قتل پروانه و داریوش فروهر، محمد مختاری و محمدجعفر پوینده «گام اول» این گروه است و تعدادی دیگر از نویسندگان و فعالان سیاسی و فرهنگی را به زودی به قتل می‌رساند. اما در ۱۵ دی ماه ۷۷، وزارت اطلاعات با انتشار اطلاعیه‌ای اعلام کرد: «معدودی از همکاران مسئولیت ناشناس، کج‌اندیش و خودسر این وزارت که بی‌شک آلت دست عوامل پنهان قرار گرفته و جهت مطامع بیگانگان دست به این اعمال جنایت‌کارانه زده‌اند». حجت الاسلام قربانعلی دری نجف‌آبادی، وزیر وقت اطلاعات مدتی پس از انتشار این اطلاعیه از وزارت اطلاعات استعفا داد.

واکنش خامنه‌ای

آیت‌الله علی خامنه‌ای رهبر ایران در نماز جمعه ۱۸ دی سال ۷۷ از قتل‌ها با عنوان «ماجرای قتل‌های مشکوک» نام برد و اطلاعیه وزارت اطلاعات را به‌عنوان «اطلاعیه شجاعانه وزارت اطلاعات» توصیف کرد.

او گفت که «این قتل‌هایی که اتفاق افتاد، حوادثی بسیار بد، زشت، نفرت‌آور و حقیقتاً در خور محکوم کردن بود. کسانی که این‌ها را محکوم کردند، بجا محکوم کردند. این‌ها علاوه بر این‌که قتل بود، جنایت بود؛ با روش‌های بد و غیرقانونی بود». رهبر ایران از محمد خاتمی، اعضای کمیته ویژه رئیس‌جمهور برای کشف عاملان قتل‌های زنجیره‌ای تشکر کرد و گفت که از وزارت اطلاعات و مدیرانش نیز برای کشف نقطه ضعف و درمیان گذاشتن آن با مردم تشکر می‌کند.

آیت‌الله خامنه‌ای گفت که «من نمی‌توانم باور و قبول کنم که این قتل‌هایی که اتفاق افتاد، بدون یک سناریوی خارجی باشد؛ چنین چیزی ممکن نیست». او تأکید کرد که «این قتل‌ها به ضرر ملت ایران بود، به ضرر دولت بود، به ضرر حکومت بود. یک گروه داخلی که جزو وزارت اطلاعات هم باشند، هرچه هم حالا فرض کنید که متعصب باشند و بنای این کار را داشته باشند، در سطوحی از وزارت اطلاعات که اهل تحلیلند، امکان ندارد دست به چنین قتل‌هایی بزنند». خامنه‌ای گفت: «این افرادی که کشته شدند، بعضی‌ها را ما از نزدیک می‌شناختیم. این‌ها کسانی نبودند که یک نظام، اگر بخواهد اهل این حرف‌ها باشد، سراغ این‌ها برود. اگر نظام جمهوری اسلامی اهل دشمن‌کشی است دشمنان خودش را می‌کشد؛ چرا سراغ فروهر و عیالش برود؟! مرحوم فروهر، قبل از انقلاب دوست ما بود؛ اول انقلاب همکار ما بود؛ بعد از پدید آمدن این فتنه‌های سال شصت دشمن ما شد؛ اما دشمن بی‌خطر و بی‌ضرر».

مصطفی پورمحمدی: «هیچ خودسر» نبوده‌اند!

مصطفی پورمحمدی، وزیر سابق دادگستری و از چهره‌های اطلاعاتی امنیتی جمهوری اسلامی، در اظهاراتی جنجالی و برخلاف روایت رسمی حکومت ایران، گفته است که عاملان قتل‌های سیاسی موسوم به «قتل‌های زنجیره‌ای» در چارچوب وزارت اطلاعات فعالیت می‌کرده و «هیچ خودسر» نبوده‌اند. او هم‌چنین باز هم برخلاف روایت رسمی جمهوری اسلامی که سعید امامی و دیگر عوامل قتل‌های زنجیره‌ای را «آلت دست بیگانگان» عنوان می‌کند، گفته است که سعید امامی نه «مدیر پروژه» و نه مقام تصمیم‌گیری یا طراحی و اجرا، بلکه تنها «مشاور وزیر» بوده است.

علی خامنه‌ای، رهبر جمهوری اسلامی، در نخستین واکنش خود به ترورهای سیاسی در ایران روز ۲۳ آذرماه ۱۳۷۷ مسیر تحقیقات در این خصوص را با این جمله مشخص کرده بود: «مطمئناً اگر تحقیق و دنبال کنند، سرخ‌ها را به دست خواهند آورد. بدون شک، مستقیم و یا غیرمستقیم، دست دشمن در کار است». دیگر مقام‌های جمهوری اسلامی نیز در نخستین واکنش‌های خود، سرویس‌های امنیتی بیگانه به‌خصوص اسرائیل را عامل قتل سیاسی دگراندیشان معرفی کردند و وزارت اطلاعات ایران نیز در دی‌ماه ۷۷ عوامل قتل‌ها را «خودسر» نامید.

مصطفی پورمحمدی اما در مصاحبه خود با مجله «مثلت» که متن آن امروز دوشنبه ۱۸ تیر ۱۳۹۸، در روزنامه شرق منتشر شده، می‌گوید: «در بحث قتل‌های زنجیره‌ای که شما بحث خاصان خودسر بودن بود، نه آن بخش وزارت اطلاعات هیچ خودسر نبودند. شاید مدیرانش یک‌سری تصمیمات بد می‌گرفتند. ما داشتیم جاهایی که خود من موضع و انتقاد داشتم که ببخود کردید این تصمیم را گرفتید.»

مصطفی پورمحمدی، وزیر پیشین دادگستری و وزیر اسبق کشور جمهوری اسلامی، دست‌کم ۱۲ سال میان سال‌های ۱۳۶۶ تا ۱۳۷۸ معاون و جانشین وزیر اطلاعات بوده است. او در عین حال در جریان کشتار زندانیان سیاسی در تابستان ۶۷ عضو هیأت موسوم به «هیأت مرگ» و نماینده وقت وزارت اطلاعات در آن بود.

پورمحمدی در مصاحبه خود در عین اشاره به اختلاف‌نظرهای موجود در وزارت اطلاعات وقت می‌گوید: «اما این‌چیز نبود که از دست رها باشد؛ حتی این داستان قتل‌های زنجیره‌ای در سیستم اتفاق افتاد، جانشین امنیت؛ یعنی معاونت امنیت، جانشینش مدیر این پروژه بود که گرایش چپ داشتند؛ یعنی جایی نبود که پنج نفر خودسرانه آمده باشند دست به این کار زده باشند.»

این چهره اطلاعاتی درباره عوامل قتل‌های سیاسی می‌گوید: «این‌ها برای خودشان تحلیلی داشتند و فکر می‌کردند طبق آن تحلیل باید به نظام خدمت کنند و اصلاح‌طلبان را از ورطه خطرناکی که در آن خواهند افتاد، نجات دهند؛ تحلیلشان هم این بود که ضدانقلاب دارد به اصلاح‌طلب‌ها می‌چسبد و ما ناچاریم دوباره حوادث سال ۶۰ و جنگ‌های خیابانی را تکرار و تجربه کنیم.»

مصطفی پورمحمدی می‌افزاید: «این‌ها گفتند ما عملیات پیش‌دستانه انجام بدهیم تا این اتفاقات نیفتد و اتفاقاً مدیران اصلی این تصمیم گرایش چپ داشتند؛ یعنی نسبت به آقای خاتمی که رییس‌جمهور شده بود، نظر مثبت داشتند و طرفدار آقای خاتمی بودند.»

پورمحمدی همچنین روایت رسمی در مورد نقش سعید امامی در قتل‌های سیاسی را زیر سؤال برده و با اشاره به اعترافات اعضای دستگیرشده وزارت اطلاعات مبنی بر این‌که او «مشاور وزیر» بوده، می‌گوید: «مدیر پروژه که نبود، مدیر تصمیم‌گیری نبود، نه مقام تصمیم‌گیری داشت، نه مقام طراحی و اجرا داشت، حداکثر با ایشان مشورت کردند که ما از ایشان سؤال کردیم، گفت نه، من در این کار نبودم، تا آخرین لحظه هم حرفش این بود که من نبودم.» وزیر سابق دادگستری ایران با اشاره به ادعای عاملان قتل‌های زنجیره‌ای در مورد داشتن «اجازه» می‌گوید: «این‌که فکر کنیم جماعتی همین‌جوری خودسر آمدند و انجام دادند به این شکل که نبود، این‌ها تحلیل داشتند، حالا اینکه در این تحلیل اینها نفوذی وجود دارد، این هم ثابت نشد، ما که نمی‌توانیم صرفاً روی تحلیل مان کار کنیم، آدم‌هایش موجودند، محاکمه شدند، زندان رفتند، همه‌شان تحمل حبس طولانی کردند، این‌ها که موجودند، بعد هم این‌که وزارت، کار کردند.»

واکنش روح‌الله حسینیان

واکنش دیگر به اطلاعات وزارت اطلاعات اما از سوی روح‌الله حسینیان نماینده فعلی مجلس و از چهره‌های امنیتی-قضایی جناح مخالف اصلاحات صورت گرفت. او در ۲۱ دی ماه کم‌تر از یک هفته پس از انتشار اطلاعات وزارت اطلاعات ابتدا در مصاحبه با روزنامه کیهان به‌صورت غیرمنتظره‌ای شامگاه همان روز در برنامه تلویزیونی «چراغ» حاضر شد و قتل‌های زنجیره‌ای را بدون نام‌بردن عاملان آن به «هواداران خاتمی» نسبت داد. حسینیان گفت که «نیروهایی که مرتکب چنین قتل‌هایی شدند، نیروهای مذهبی بوده و از لحاظ سیاسی از طرفداران جناح چپ استحاله شده و از هواداران رییس محترم جمهوری بوده‌اند و تا آن‌جا که من از سوابق ممتد آن‌ها اطلاع دارم مسئول این جریان، آدم اهل فکری بود.» حسینیان قربانیان قتل‌های زنجیره‌ای را «از مخالفان نظام» معرفی کرد و گفت که «بعضی از آن‌ها حتی مرتد بودند و عده‌ای دیگر ناصبی بوده و نسبت به ائمه اطهار جسارت می‌کردند.»



یکی از آخرین عکس‌های خانوادگی محمد مختاری، به همراه همسرش مریم حسین‌زاده، و پسرانش سیاوش و سهراب

زندگینامه و آثار محمد مختاری

محمد مختاری، اول اردیبهشت ماه ۱۳۲۱ شمسی در مشهد به دنیا آمد. دوره تحصیل ابتدایی و متوسطه‌اش را در زادگاهش گذراند و در سال ۱۳۴۸ شمسی به عنوان دانشجوی ممتاز، فارغ‌التحصیل رشته زبان و ادبیات فارسی دانشگاه فردوسی شد.

محمد مختاری سال ۱۳۵۱، با مریم حسین‌زاده که نقاش حرفه‌ای بود ازدواج کرد و بعدها دو فرزند به نام‌های سیاوش و سهراب از این ازدواج حاصل شدند. در اوایل دهه پنجاه شمسی با فعال شدن بنیاد شاهنامه فردوسی، مختاری به عضویت هیات علمی آن در آمد و در خلال سال‌های ۱۳۵۵ تا ۱۳۵۸ چهار مجموعه شعر «در وهم سندیباد»، «قصیده‌های هاویه»، «بر شانه فلات» و «شعر ۵۷» را منتشر کرد.

محمد مختاری از شاعران معاصر و عضو کانون نویسندگان ایران بود. مختاری علاوه بر سرودن شعر و نویسندگی، آثاری از مایاکوفسکی، آنا آخمتووا و مارینا تسوتایوا را نیز به فارسی ترجمه کرده است. محمد مختاری منتقد چپ‌گرای کانون نویسندگان، از رشته ادبیات فارسی از دانشگاه فردوس مشهد فارغ التحصیل شده بود.

محمد مختاری ابتدا اشعار، مقالات انتقادی و تحقیقاتش در مجلاتی، همچون نگین، خوشه و فردوسی منشتر کرد و هم‌زمان ترجمه مقاله طولانی جان آبدایک با عنوان «واقع‌گرایی و داستان بلند» را نیز انجام داد.

محمد مختاری سال‌های ۱۳۴۶ تا ۱۳۵۱ را مشغول انتشار اشعار، مقالات انتقادی و تحقیقاتش در مجلاتی، چون نگین، خوشه و فردوسی شد و هم‌زمان ترجمه مقاله طولانی نویسنده، شاعر و منتقد ادبی امریکایی یعنی جان آبدایک با عنوان «واقع‌گرایی و داستان بلند» را نیز انجام داد. مختاری سال‌های ۱۳۵۸ و ۱۳۵۹ را به تدریس اسطوره‌شناسی و ادبیات در دانشکده هنرهای دراماتیک گذراند که با وقوع انقلاب فرهنگی و پاک‌سازی دانشگاه‌ها از اساتید غیر خودی از دانشگاه اخراج شد.

محمد مختاری علاوه بر سردبیری مجله بیداران در سال ۱۳۵۹، تا سال ۱۳۶۰ نیز دبیر کانون نویسندگان ایران بود و در نشر کتاب جمعه با احمد شاملو همکاری داشت و مجموعه شعر «بهار و واقعه» را در همان دوره جمع‌آوری کرد.

مختاری در آذر ماه سال ۱۳۶۱، برای دو سال زندانی شد. در آن دوره و با ابلاغ حکم انفصال دائم از تمامی خدمات دولتی، مجموعه شعر «بهار و واقعه» از بین رفت و تصحیح انتقادی «داستان سیاوش» شاهنامه بدون درج نام نگارنده بر جلد کتاب، توسط موسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی منشتر شد.

مختاری در دو سالی که زندانی بود از شعر گفتن دست‌نکشید و در سال‌های ۱۳۶۴ تا ۱۳۶۶ «منظومه ایرانی» را سرود. یک سال بعد به شورای نویسندگان مجله دنیای سخن پیوست و تا سال ۱۳۶۸ در آن‌جا بود.

در نیمه دوم دهه شصت شمسی تا سال ۱۳۷۱، به گردآوری مجموعه شعر «خیابان بزرگ» پرداخت و شعر بلند «آرایش درونی» و چهار اثر «منظومه ایرانی»، «حماسه در رمز و راز ملی»، «اسطوره زال» و «سحابی خاکستری» را منشتر کرد.

از سال ۱۳۷۱ به کار در مجله تکاپو پرداخت و یکی از محبوب‌ترین آثارش، «زاده اضطراب جهان» که ترجمه ۱۵۰ شعر از ۱۲ شاعر اروپا بود را چاپ کرد. «هفتاد سال شعر عاشقانه»، «انسان در شعر معاصر و چشم مرکب» را در تا سال ۱۳۷۲ منشتر کرد که دو کتاب اخیر آثاری در زمینه نقد ادبی بودند. حافظ موسوی درباره محمد مختاری گفته است: «شعر مختاری به نظر من چنین ظرفیتی را دارد، یعنی شعری نیست که بشود به راحتی از آن عبور کرد و حتماً آیندگانی هستند که ممکن است برگردند و به این شعر توجه کنند.»

وی در سال ۱۳۷۳، با ترجمه «زندگینامه و آثار مارینا تسوتایوا» به شعرای روس پرداخت و در ۲۳ مهرماه همان سال در تدوین و نشر متن موسوم به «ما نویسنده‌ایم» که اعتراض ۱۳۴ نویسنده به سانسور بود، نقش مهمی داشت.

در سال ۱۳۷۵ «زندگینامه و آثار آنا آخمتووا» دیگر شاعر روس را ترجمه کرد. سال ۱۳۷۶ «نیما و شعر امروز» را در کتاب ریرا منشتر کرد و به ترجمه «زندگانی و آثار ولادیمیر مایاکوفسکی و اسیپ ماندلشتام» که آن‌ها هم شاعر روسی بودند، پرداخت.

در همان سال کار بر روی مجموعه کتب مربوط به ۳۹ شاعر معاصر ایرانی را آغاز کرد و سه جلد آن که مختص «منوچهر آتشی»، «سیاوش کسرائی» و «یدالله رویایی» بود را به چاپ رساند.

مختاری در آذر ماه سال ۱۳۶۱ برای دو سال زندانی شد. در آن دوره و با ابلاغ حکم انفصال دائم از تمامی خدمات دولتی، مجموعه شعر «بهار و واقعه» از بین رفت و تصحیح انتقادی «داستان سیاوش» شاهنامه بدون درج نام نگارنده بر جلد کتاب، توسط موسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی منشتر شد.

مختاری در دو سالی که زندانی بود از شعر گفتن دست‌نکشید و در سال‌های ۱۳۶۴ تا ۱۳۶۶ «منظومه ایرانی» را سرود. یک سال بعد به شورای نویسندگان مجله دنیای سخن پیوست و تا سال ۱۳۶۸ در آن‌جا بود.

مختاری در نیمه دوم دهه شصت شمسی تا سال ۱۳۷۱، به گردآوری مجموعه شعر «خیابان بزرگ» پرداخت و شعر بلند «آرایش درونی» و چهار اثر «منظومه ایرانی»، «حماسه در رمز و راز ملی»، «اسطوره زال» و «سحابی خاکستری» را منشتر کرد.

از سال ۱۳۷۱ به کار در مجله تکاپو پرداخت و یکی از محبوب‌ترین آثارش، «زاده اضطراب جهان» که ترجمه ۱۵۰ شعر از ۱۲ شاعر اروپا بود را چاپ کرد. «هفتاد سال شعر عاشقانه»، «انسان در شعر معاصر و چشم مرکب» را در تا سال ۱۳۷۲ منشتر کرد که دو کتاب اخیر آثاری در زمینه نقد ادبی بودند.

حافظ موسوی درباره محمد مختاری گفته است: «شعر مختاری به نظر من چنین ظرفیتی را دارد، یعنی شعری نیست که بشود به راحتی از آن عبور کرد و حتماً آیندگانی هستند که ممکن است برگردند و به این شعر توجه کنند.»

در سال پایانی حیاتش اثر مهم «تمرین مدارا» که شامل مقالات فرهنگی، اجتماعی و سیاسی بود را منتشر کرد و همراه همان سال به همراه پنج نویسنده دیگر از جمله محمدجعفر پوینده که اعضای کمیته تدارکات مجمع عمومی کانون نویسندگان ایران بودند، به دادگاه انقلاب احضار شدند.

محمد مختاری در آخرین آثارش به رویکرد تازه‌ای از حضور انسان و نواندیشی دست یافته بود. او این رویکرد تازه و نگاه نو را مرهون مطالعات و پژوهش‌های گسترده‌اش در قلمرو ادبیات و اسطوره‌شناسی بود که می‌توان نمود برجسته آن را در «منظومه ایرانی» یافت؛ شعری بلند که با نگاهی تاریخی و اسطوره‌ای، سرگذشت یک سرزمین را روایت می‌کند. مختاری این شعر بلند را پس از آزادی از زندان و در فاصله سال‌های ۱۳۶۴ تا ۶۵ سرود و در ۶۸ به چاپ رساند. «منظومه ایرانی»، شعری بلند دربرگیرنده‌ی شش فصل است که به روایت تاریخ یک سرزمین می‌پردازد؛ سرزمینی که هر پاره‌اش بسان جزئی از تن واحد اسطوره و تاریخ درنظر گرفته و روایتش به زبان تاریخ، خاک و انسان بازگو می‌شود. نام هر فصل اشارتی به آب دارد که لزوماً نشانگر نقش اسطوره‌ای آب نیست.

مختاری خود درباره اوزان، ضرب‌آهنگ و لحن به کاررفته در این اثر در مقدمه کتاب توضیح داده است. او همچنین با کل شعر به‌مثابه یک سمفونی برخورد می‌کند:

«این شعر یک کمپوزیسیون چندصدایی ذهن است و در حقیقت، ساختی سمفونیک دارد.»

وی در جای دیگری می‌سراید:

نگاه میهنم پیرم کرده است

چراغ ماتم است گلایل

کسی توازن انسان و خاک را می‌خواهد برهم زند

صدای زنجره می‌گیرد

و کرم لای خط و گندم و شناسنامه وول می‌خورد

شمایل کدر مرگ

و هاله‌ای که گرداگردش بسته‌اند

نگاه نیم بسته بر دوایر فرا رونده

گلوی آفتاب و شیشه‌ای شکسته

که برق می‌زند

و خون روز و رودخانه در غبار و پلک‌های خسته

گم می‌شود

نمک دهان و زخم را فرو می‌بندد

و گاه گاه خش خش مدادی بر کاغذی

که مهره‌های پشت را می‌لرزاند

غبار جای گام‌های تند

نشسته است

و گام‌ها که باد را مهار کرده بودند

مساحت کویری حیات را اندازه می‌گیرند ...

در سال پایانی حیاتش اثر مهم «تمرین مدارا» که شامل مقالات فرهنگی، اجتماعی و سیاسی بود را منتشر کرد و همراه همان سال به همراه پنج نویسنده دیگر از جمله محمدجعفر پوینده که اعضای کمیته تدارکات مجمع عمومی کانون نویسندگان ایران بودند، به دادگاه انقلاب احضار شدند.

روایت فرزند محمد مختاری از قتل پدرش

مختاری عصر روز ۱۲ آذرماه ۱۳۷۷ به قصد خرید، منزلش را ترک کرد و ناپدید شد. فردای آن روز جسدی بدون مدارک شناسایی در اطراف کارخانه سیمان، کنار جاده‌ای فرعی در نزدیکی تهران یافت شد و به پزشکی قانونی منتقل شد. روز ۱۹ آذرماه هویت جسد مشخص شد؛ محمد مختاری قربانی قتل‌های زنجیره‌ای شده بود. قاتلانش او را با طناب خفه کرده بودند.

سهراب مختاری فرزند محمد مختاری از روزهای قتل‌های زنجیره‌ای این‌گونه گفته است: «پاییز هفتاد و هفت خیلی نگران‌ش بودم. فهم اتفاقاتی که پیاپی می‌افتاد از توانم خارج بود. فقط احساس می‌کردم اتفاقات بدی می‌افتد. اوایل مهر بود. از اتاقم بیرون آمدم که به آشپزخانه بروم. از جلو اتاقش که رد شدم، صدایم کرد. روزنامه سلام که هر روز برایش می‌رسید، در دستش بود. یک صفحه‌اش را باز کرد و نشانم داد: مردی را با پسر نه ساله‌اش در خانه‌شان کشته

بودند، حمید حاجی‌زاده و پسرش کارون. جمله‌هایش بریده بریده بود. من بیش‌تر حیرت‌زده به کارون فکر می‌کردم. چند وقت بعد مرد جوانی از دادگاه انقلاب برایش احضاریه آورد. احضاریه‌ای که برای چند نفر دیگر از اعضای کانون نویسندگان ایران هم فرستاده شده بود. بعد از مراجعه متوجه شد پرونده‌ای علیه آن‌ها تشکیل شده است.»

سهراب آخرین دیدار با محمد مختاری را این‌چنین روایت کرده است: «یک هفته برادرم به هر جای ممکن سر زد تا نشانی از او بیابد. اما هیچ نشانی نبود. در آن هفته یک روز با دو دوست همسایه در حیاط ایستاده بودیم. یکی‌شان پرسید از پدرت خبری نشد؟ گفتم کشته شده است. دیگری که چند سالی بزرگ‌تر بود صدایش بلند شد که چرا چرند می‌گی؟ بعد رو به جوانی که پرسیده بود گفت: هنوز خبری نیست. به دروغ گفتم دیشب از رادیو شنیدم. از گوشه چشم نگاهم کردند و به روی خودشان نیاوردند. پنج‌شنبه نوزدهم آذر هوشنگ گلشیری به منزل‌مان تلفن کرد. مادرم گوشی را گرفت. برادرم جسد پدرم را در سردخانه شناسایی کرده بود. خانه پر شد از جیغ و گریه. روی مبل نشسته بودم. اول سرم را خم کردم بین دست‌هام. بعد بلند شدم و به اتاق پدرم رفتم.»

اعترافات مهرداد عالی‌خانی از عوامل قتل‌های زنجیره‌ای در خصوص نحوه قتل محمد مختاری در دادگاه

... در تاریخ ۱۳۷۷/۹/۹ آقای موسوی نزد دُرّی می‌رود و در مورد قتل داریوش فروهر و همسرش گزارش می‌دهد. موسوی پس از این دیدار به من گفتند: فعلاً کار کانون را انجام بدهید (یعنی این موضوع در اولویت قتل‌ها قرار گیرد) موسوی تأکید کرد هر چه سریع‌تر شروع کنید. موسوی در همان تاریخ منزل آقای حقانی (مدیر کل پشتیبانی معاونت اطلاعات مردمی) می‌رود. - توضیح: این‌که پیگیری کار اطلاعاتی روی عناصر فرهنگی از جمله کانون در حوزه فعالیت‌های معاونت اطلاعات مردمی قرار داشت آقای موسوی برنامه حذف را با حقانی در میان می‌گذارد و می‌گوید: من بگویم کافی است یا دری هم باید بگوید؟ حقانی می‌گوید: شما بگویید کافی است و قرار می‌شود همکاری حقانی با ما آغاز شود. حقانی گفته بود می‌تواند از منزل امن، خودرو و نیرو در اختیار ما قرار دهد عملاً نیز چنین کرد. ۷ جلد پرونده از مهم‌ترین سوژه‌های فعال کانون (نویسندگان) گلشیری - منصور کوشان، علی اشرف درویشیان، سپانلو، مختاری، پوینده چهل تن را به واسطه اصغر سیاحی (سیاح) به آقای موسوی تحویل دادم. موسوی پرونده‌ها را زیر میز تلفن خود قرار می‌دهد. اما بعداً آن‌ها را عودت می‌دهد و می‌گوید: نیاز به ارسال پرونده نیست. هر کسی عضو جمع مشورتی باشد مشمول طرح حذف می‌گردد. از هر کدام می‌خواهید شروع کنید.

قرار شد از مهم‌ترین‌ها شروع شود. شماره تلفن مختاری از طریق یکی از منابع اداره چپ نو با نام مستعار داریوش به دست آمده بود. قرار شد تا روز پنج‌شنبه ۱۲ آذر ۷۷ روی آدرس سوژه استقرار پیدا کند. (کنیم) خبر به آقای موسوی دادم و با عزیزپور قرار گذاشتم. اعتراض کرد گفت: این کار را سعی کن با زیر مجموعه آقای حقانی و در ارتباط با روشن انجام دهی. قرار می‌دهی. برای ۸ صبح مورخه ۱۲ آذر ۷۷ در خیابان آفریقا - مقابل پمپ بنزین (بین خیابان اسفندیار و خیابان شهید سعید ناصری یا علوی) جهت عزیزپور و نیروهای عمل‌کننده او هم‌چنین رضا روشن، آموزگار و خسرو گذاشته شده بود. خسرو داخل یکی از کوچه‌ها شد (احتمالاً خیابان اسفندیار) و پلاک‌های جعلی را روی تاکسی نصب کرد و سپس به طرف منزل مختاری حرکت کردیم. در سر کوچه (شهید سعید ناصری یا علوی) و مستقر شدیم. عزیزپور دو ماشین نیرو با خودش آورده بود. حدود ساعت ۱۷ مختاری با لباس اسپرت از کوچه بیرون آمد و از شمال به جنوب خیابان آفریقا حرکت کرد. در این ساعت ناظری و روشن جهت اقامه نماز محل را ترک کرده بودند لذا سریعاً به ناظری زنگ زدم و خبر دادم سوژه بیرون زد. خودش و روشن را سریع به محل برسانند. مختاری برای خرید در حوالی محل سکونت خود بیرون آمده بود. حدود ۲۰ دقیقه خریدش طول کشید. در حال برگشتن به منزل بود که علی و رضا رسیدند. از خسرو خواستم که تاکسی را در گوشه‌ای پارک کند، کرد. رضا و علی پیاده به دنبال مختاری راه افتادند. خسرو پشت فرمان پژو نشست و به سمت شمال آفریقا حرکت کرد. من در صندلی جلو قرار گرفتم. یک کوچه مانده به منزلش (در سمت راست خیابان) علی و رضا جلوی او را گرفتند و تحت پوشش پرسنل دادستانی وی را سوار اتومبیل کردند. علی در سمت چپ، مختاری وسط و رضا روشن در سمت راست او روی صندلی عقب نشست

ناظری در همان ساعت حوالی ۱۳ مورخه ۱۲ آذر ۷۷ با هماهنگی قبلی قرار شد از یکی از محیط‌های اداری بهشت زهرا که در اختیار حراست قرار دارد (چون ناظری مسئولیت (مسئول) حراست بهشت زهرا بود) استفاده شود. روشن، ناظری و سایر دست‌اندرکاران طرح الغدير (اعدام منافقین) قبل از شروع عملیات پائیز ۷۷، از این محل مستمراً استفاده می‌کردند. قرار شد از این محل برای به قتل رساندن مختاری استفاده شود. از طریق اتوبان شهید همت کمربندی جاده مخصوص بهشت زهرا به مقصد برسیم. به جهت طولانی بودن مسیر من با مختاری بحث پیرامون کانون را شروع کردم بعد از این‌که به محل رسیدیم روشن خواست چشمش را ببندد و پیاده شود. (از زمان سوار شدن خواسته بودیم سرش پائین باشد تا متوجه نشود کجا می‌رویم).

داخل ساختمان شدیم. در همان اتاق اول از وی خواستند روی زمین بنشینند. همه کار را روشن و ناظری تمام کردند. بسیار حرفه‌ای و مسلط عمل نمودند. ناظری سریعاً طناب مربوطه را از کابینت داخل اتاق در آورد مقادیری پارچه سفید برداشت، چشم و دست او را از پشت سر بست. طناب را به گردن او انداخت

او را به روی شکم خواباند و حدود ۴ یا ۵ دقیقه طناب را تنگ کرد و آنرا کشید در این حالت ناظری دهان سوژه را با یک پارچه سفید گرفته بود تا بدینوسیله از ریختن خون به زمین و ایجاد سر و صدای احتمالی جلوگیری کند.

این دو از روی ناخن‌ها تشخیص دادند که کار تمام شده سپس ماشین پژو را به شکلی قرار دادند تا صندوق عقب آن مقابل درب این محل قرار گیرد. من و خسرو و روشن جنازه را وسط پتو قرار دادیم و در صندوق عقب گذاشتیم. خسرو پشت فرمان نشست. در جاده افسریه یک مسیر فرعی به کارخانه سیمان تهران منتهی می‌شد. اطراف آن مسیر خلوت بود. ساعت حدود ۲۰ ماشین را نگه داشته، جنازه را بیرون گذاشتیم. پس از پائین گذاشتن جسد موسوی زنگ زد نتیجه

کار را می‌خواست. گفتم: دقایقی است خلاص شده و راهی منزل هستیم. موسوی گفت: بیا امشب همدیگر را ببینیم. من در شهرک آپادانا هستم. قرار شد ساعت ۲۲:۱۵ دقیقه او را در محل مذکور دیده و مشروح گزارش بدهم. ...

محمد بلوری از روزنامه‌نگاران قدیمی ایران، با روزنامه ایران مصاحبه کرده است. وی درباره قتل‌های زنجیره‌ای گفته «با توجه به تحلیل‌هایی که داشته‌ام مطمئن بودم این قتل‌های پیاپی توسط گروهی از ماموران وابسته به وزارت اطلاعات انجام می‌گیرد. برای بیان این منظور دل به دریا زدم و پس از قتل پوینده و مختاری و زال‌زاده، یک صفحه حوادث روزنامه ایران را به طرح دلایلم در این باره اختصاص دادم و برای این کشتار نام قتل‌های زنجیره‌ای را انتخاب کردم که از آن پس تاکنون این قتل‌ها به همین نام معروف شده است.»

روایتی از مهرداد عالیخانی نیروی خودسر اطلاعاتی در قتل‌های زنجیره‌ای نقل شده که البته هیچ مقامی در ایران آن درباره این اظهارات چیزی نگفته است. در آن روایت به نقل از عالیخانی آمده که مختاری پس از پایان خرید در محل سکونتش به سمت خانه می‌رفته که یک کوچه مانده به منزلش جلوی او را می‌گیرند و سوار اتومبیل می‌کنند و پس از قتل، جنازه او را در جاده افسریه در یک مسیر فرعی به کارخان سیمان تهران رها می‌کنند.

در گزارشی که روزنامه ایران به نقل از مهرداد عالیخانی منتشر کرده، آمده «مهرداد عالیخانی پس از کشتن پوینده به مافوق خود به نام (موسوی) پیام می‌دهد، مشخص می‌شود هدف این گروه مرگ از قتل مختاری و پوینده ترور و حذف اعضای چپ‌گرای کانون نویسندگان و هم‌چنین زهر چشم گرفتن از نویسندگان عضو کانون و ایجاد رعب و وحشت در آن‌ها بوده، به همین خاطر هم پس از کشتن مختاری و پوینده سعی کرده بودند جسد آن‌ها را در محلی رها کنند که در مدت زمان اندکی توسط رهگذران دیده شود. پس از این قتل‌ها، منتظر بودند خبر کشف اجساد قربانیان توسط خبرچین‌های گروه مرگ به آن‌ها اطلاع داده شود. از این جهت است که مهرداد عالیخانی پس از کشتن پوینده با سرپرست گروه (موسوی) تماس تلفنی می‌گیرد و با اشاره به پیدا شدن جسد مختاری می‌گوید «به گزارش منبع، تحلیل دوستان مختاری پس از پیدا شدن جسد این است که این نوع ترور دوستان‌شان نوعی دادن پیام از سوی عاملان قتل‌هاست و وحشت‌زده شده‌اند.»



بخش‌هایی از نامه (یا بهتر است گفته شود: وصیت‌نامه) محمد مختاری به همسرش خانم مریم حسین‌زاده

«... احساس تاریکی به این فکر می‌اندازد که چند جمله‌یی از باب یادآوری و شاید هم یادگار برای تو و بچه‌ها بنویسم. می‌دانم که سختی و گرفتاری هم یادگار و هم یادآوری زندگی من بوده است. خوب، این هم مزید بر آن‌ها. آب که از سر گذشت چه یک گز چه صد گز. اضطراب افکار دست از سر ما برنمی‌دارد. مثل من که در هیچ حال دست از سر تو برنمی‌دارم. امشب هم که از در بیرونش کنیم صبح از پنجره به درون می‌آید. اما دلم در این نیمه‌شب گواهی می‌دهد که این همه از سر عشقی دردناک است، از تبعات راهی است که می‌پیموده‌ایم. طبعاً تو نیز از همین جنسی که همراه شده‌ایم. سرنوشت ما همین «بد» جنسی و «بد» راهی است! اگر چه مسئولیت مشقات و کمبودها را می‌پذیرم. از سیاووش و سهراب هم به ویژه پوزش می‌خواهم چون می‌بینم اگر باز هم باشم همین راه را خواهم رفت. خویی که نشست بر طبیعت! راستی هم گناه این دو چیست که در مهلکه گرفتار مانده‌اند و تاوان جبری را می‌پردازند که انتخاب خودشان نیست؟ شاید این حرف‌ها هم توجیهی بیش نباشد. به خصوص وقتی آدم وصیتی می‌نویسد که از روال و احوال معمول وصیت‌نامه‌نویسان بویی نبرده است. پوزخند خودم هم به هر بازمانده‌یی حق می‌دهد که قهقهه بزند. پس فقط ببخشید. حتی دلم نمی‌آید درباره مشتی نوشته که بر جای می‌ماند سفارشی کنم. کاش بتواند عذرخواه باشد. امیدواری من همیشه این بوده است که رؤیای فرهنگی‌ام، تخیل میهنی‌ام، آرمان بشری‌ام در شعری متشکل شود که در سلوک عاشقانه با تو، و آمیزه مهر سیاووش و سهراب است. من فقط یک شاعر و نویسنده‌ام. مستقل از هر گروه و دسته‌یی، از هر دولت و برنامه و سیاستی. خواهان آزادی و عدالت تفکیک ناپذیرم برای آدمی، به ویژه برای مردم این مرز و بوم که با همه نابه‌سامانی‌ها و پلشتی‌هایش، با همه مظلومیت‌ها و ستمگری‌هایش، با همه اضطراب‌ها و امیدهایش، با ناکامی‌ها و آرزوهای کوتاه و بلندش، زادگاه من است. بند نافم را با این‌جا بریده‌اند. از همین جا به جهان می‌پیوندم و می‌نگرم. با آگاهی و اطمینان می‌گویم اگر وضعی پیش آید که حرفی بر زبانم جاری کنند جز این‌ها که می‌دانید (و در نوشته‌ها منعکس است، و به خصوص چکیده‌شان را اخیراً در مصاحبه‌یی آورده‌ام) از من نیست، بلکه فرموده فشار است که از نظر من ارزشی ندارد. خیال و اندیشه من در گرو پوست و استخوان و گوشتی که بکنند یا بشکنند یا بچالانند نیست. اگر چه این‌ها در آزادی آمیزه همد و واحدند و تجزیه ناپذیرند. مثل اجزای هماهنگ کلام در آزادی. اما چه کم بود نشاط درون در شفافیت پوست و معرفت چشم. دوست داشتم هم اکنون را هوشمندانه بسازیم که خُب نشد. فقط کوشش‌هایی ماند در زبان، و عرقی بر پیشانی. تحمل این

سنگینی ناگزیری من بود. پس سبک بگیرد نبودنم را. نشاط کنيد که در زندگيم به اندازه کافی اندوهگين تان داشته‌ام. چشم به آرامش شما دوخته‌ام. مواظب هم باشيد. بخنديد اگر چه مثل من خنده اين کشور را کم ديده‌ايد. افسوس که جرعه‌فشانی بر خاک هم از شما دريغ شده است. دوست‌تان دارم. براي‌تان غصه می‌خورم. می‌بوسم‌تان. دست همه دوستانم را می‌فشارم. قربان همه‌تان محمد مختاری، نیمه شب بیستم شهریور ۷۵»



زیستن در رنگ و واژه

مریم حسین‌زاده: همیشه برایم بسیار سخت بوده است، نزدیک شدن به گذشته‌ها. با این همه، اندک رشدی که در زمینه کار و فعالیت‌های هنری‌ام اگر داشته‌ام، راه توشه‌ام از گذشته‌هاست.

...

شانزده‌ساله بودم که با محمد مختاری آشنا شدم. محمد، دانشکده ادبیات فردوسی درس می‌خواند و من سال دوم دبیرستان آزم مشهد، همسایه دیوار به دیوار بودیم.

اولین بار او را از شکستگی دیوار، زیر درخت بید دیدم. دست‌هایش را از دو سو باز و به شاخه‌های بید گره داده بود و در عالم خود تاب می‌خورد. به دلم نشست. او هم درخت‌باز بود.

نخ رابطه‌مان دخترخواهر او، دوست و هم‌کلاسی من بود. عطش به رابطه وقتی زیاد شد که فهمیدم او شاعر است. در عالم نوجوانی شعر مقدس‌ترین چیزی بود که می‌شناختم. پس شاعر کتاب می‌فرستاد و من می‌خواندم. چندین ماه فاطمه کارش بردن و آوردن کتاب بود. تا نامه‌نویسی شروع شد و نامه‌ها هر شب روی شکستگی دیوار قرار می‌گرفت. و هر شب برمی‌داشتیم و دوباره نامه می‌گذاشتیم.

دو سال با دیدار و حرف و حدیث گذشت. شاعر استاد شده بود. هنوز کتاب شعری چاپ نکرده بود. اما پراکنده، اشعارش را در مجله‌های معتبر آن زمان چاپ کرده بودند.

آن زمان سه ماه تعطیلی تابستان به کلاس نقاشی و زبان انگلیسی می‌رفتم. کلاس عشق را هم همان سال‌ها از زبان زنی شوریده‌حال آموختم که در خانه‌مان به کار دایگی و رفت‌و‌روپ منزل مشغول بود. شب‌ها برایمان آواز می‌خواند. از خودش و عشقش به مردی راهن که شوهرش شده بود، فرار کرده بودند و به شهر آمده بودند، داستان‌ها می‌گفت. عاقبت هم، مرد به سبب عقیم بودن او زنی دیگر اختیار کرد. و ثریا پاک دیوانه شد و سر به کوه و بیابان گذاشت.

* * *

پس از پایان سربازی و یک سال کار در بنیاد شاهنامه تهران سال ۱۳۵۱ من و محمد ازدواج کردیم.

یک سال بعد پسر بزرگ سیاوش به دنیا آمد.

هم زمان محمد، در بنیاد شاهنامه، زیر نظر استاد مجتبی مینوی روی داستان سیاوش کار می‌کرد تا سال ۶۱ که کار به سامان رسید و پاییز همان سال دستگیر شد. پس از دو سال که معلوم نشد چرا بردند و چرا حکم انفصال دائم از خدمت دولتی‌اش صادر شد و چرا آزاد شد و چرا بعدها ...؟

یک سال بعد از آزادی ما صاحب پسری دیگر شدیم. و پدر نام سهراب را برای او انتخاب کرد. دو پسر با نام‌های اساطیری و هر دو با تقدیری ضد پدر ...

ستیز با فرهنگ پدرسالار همیشه دغدغه مختاری بود و این را در مجموعه مقالات کتاب تمرین مدارا به تفصیل گفته است.

اولین کارهای نقاشی من خط‌های عجیبی بودند که روی دیوار سپید، ته باغ با ذغال‌های قلیان مادر بزرگ می‌کشیدم. بعدها جسارت کشیدن مرغ و خروس‌های مادر بزرگ، نیمرخ‌های مسخ‌شده را در حاشیه دفترهای سپاه‌شده‌ام پیدا کردم.

دغدغه اصلی من نقاشی بود. پسر بزرگ سیاوش چند سالی از تولدش نگذشته بود که با کلاس‌های آزاد دانشگاه تهران به سرپرستی آقای هانیبال الخاص نقاشی را جدی شروع کردم. اوایل انقلاب بود، خط‌های فکری یکی پس از دیگری به بازار سیاست وارد می‌شدند. هانیبال الخاص می‌گفت دست‌ها را بزرگ بکشید و دیوارکشی‌ها شروع شد. فعالیت مختاری در کانون نویسندگان به اوج خود رسیده بود. محدوده دانشگاه تهران همیشه شلوغ بود. و پر از خبر و روزنامه، همه در حال تبادل اندیشه بودند.

سال ۱۳۵۹ به کلاس‌های آقای مسلمان در آتلیه ونگوگ مشغول به کار شدم. مختاری دوران پرفراز و نشیبی را در کانون می‌گذراند. حرف و حدیث زیاد بود. و او با دقت‌هایی که ویژگی شخصیتش بود، حال و احوال کاری مرا دنبال می‌کرد. رنگ با من زندگی می‌کرد. تا رنگ در وجودم پخته نمی‌شد، دست به قلم نمی‌بردم. فرم‌ها بعد می‌آمدند و خود را نشان می‌دادند. بچه که بودم، با بستن چشم‌ها و فشار پلک‌هایم روی هم رنگ می‌ساختم و این بازی شبانه خواب کودکی‌ام بود. حالا آنچه دیده بودم، روی تابلو جان می‌گرفتند. کار و کار مرا از آسیب‌ها می‌رهاند. و آن قدر بر خود رنگ پاشیدم که رویین تن شدم.

سال ۱۳۶۷ اولین نمایشگاه انفرادی من با عنوان «سیب نگاه» برگزار شد. نگاه ممنوع، سببی که در طبیعت و اشیا و گلوی پرندگان می‌چرخید. تقریباً هر سال در گالری‌های مختلف سیحون-نقره و خانم منصوره حسینی نمایشگاه داشتم. سال‌های جنگ، مسخ‌شدگی و آوار بود و سال‌های بعد پرتره زنانی که از گذشته‌ام می‌آمدند و سؤال بزرگی چهره‌شان را در خود حل کرده بود. در اکثر کارها اولین حرف را رنگ می‌زد و خط‌ها در رنگ حرکتی نرم و آهسته داشتند.

سال ۱۹۹۴ دو نمایشگاه در دو شهر آلمان داشتم، به دعوت گالری‌داری آلمانی، دو ماه از خانواده دور شدم. و با دست پر برگشتم. محمد چهار کتاب شعر چاپ کرده بود و منظومه ایرانی را به چاپ رسانده بود. و چندین سفر چندماهه به آمریکا و کانادا و اروپا کرده بود. داد و ستد عاطفی و استادی او در کار من، همین بس، که نقاشی‌های من رنگ و بوی شعر داشت. و شعرهای او سرشار از تصاویر رنگی. همواره اولین شنونده‌اش من بودم. چند مجموعه شعر آماده چاپ داشت و دنبال ناشر می‌گشت. عاقبت در کانادا ناشری پیشنهاد چاپ داد و او پذیرفت. سال‌های پرتلاطم شروع شده بود.

پسر بزرگم در شرف ازدواج بود. و هنوز سال آخر دانشگاه علم و صنعت ریاضی می‌خواند. پسر کوچکم اول راهنمایی بود. خانه را باید با عوض شدن صاحب‌خانه عوض می‌کردیم. اجاره‌ها سرسام‌آور بود. و خرج زندگی کمرشکن. مختاری سال‌ها بود که از کار بی‌کار شده بود. اشعارش پس از چاپ کتاب منظومه ایرانی به سمت و سوی سادگی و وارستگی در کلمه می‌رفت و همچنان زبان شعرش در اوج ساختمانی مستحکم در حرکت بود. و من قلم‌مو بر بوم می‌کشیدم و خود را اداره می‌کردیم.

در این دوره به شعر آن قدر نزدیک شده بودم که بیتی از حافظ یا قطعه شعری از نیما و حرکتی در شعر مولانا آنچنان شیفته‌ام می‌کرد که چندین تابلو می‌کشیدم. «یک دست جام باده و یک دست زلف یار»^(۱) و رقص، در میدان چهار دیوار خانه نمی‌ماند و دلم را می‌کشید به دریاها با قایقی که «خواندند آنچنان که من هنوز هیبت دریا را در خواب می‌بینم»^(۲)

شاید اگر روزی یا شبی آن چه را بر من گذشت، در خوابی دیده بودم. به حتم، که نه، به احتمال. سنگینی این بار را بر پلک‌هایم تا ابدیت می‌خواهیدم. «به مریمی که می‌شکفت / گفتم شوق دیدار خدایت هست؟»^(۳)

سال ۱۳۷۷ دوازدهم آذر آخرین ماه پاییز، مردی بزرگ و شاعری توانا را از خیابان نزدیک خانه‌اش ربودند. گفتند خودسرانه، و دیدیم کوردلانه و با قساوت کشتند. و آن سر، سخن‌ها گفت و هنوز هم که می‌گوید و با دست‌های بسیار می‌نویسد. هشت ماه خاموش بودم و در بهت، و دل در فغان و دروغا. پس از آن، رنگ‌ها آمدند و عجبا که چه قدر بوی زندگی داشتند. باید که مرا سرپا نگه می‌داشتند تا حرف‌ها رنگ شوند. و بعدها کلمات آمدند. و آمدند.

و او گفت بنویس: «آن چه اکنون می‌گذرد در شأن کیست و آنچه از این معنا باز می‌یابیم شایسته کدام الفاظ است؟ / بنویس عشق اسم شبی‌ست که هنوز ما را در ورطه‌های دنیا حق حضور داده‌است / بنویس آزادی رؤیای ساده‌ای‌ست که خاک هر شب در اعماق ناپیدایش فرو می‌رود / و صبح از حواشی پیدایش برمی‌آید»^(۴)

اکنون دوازده سال گذشته است و دوباره در آستانه پاییز قرار گرفته‌ایم. در این میانه چندین نمایشگاه در ایران و اروپا داشته‌ام و مجموعه شعری به نام «افتادن برگ‌ها اتفاقی نبود» به چاپ رساندم. دو مجموعه دیگر شعر در دست چاپ دارم. و نمایشگاهی در پیش رو.

یک روز به تو خواهم گفت
و حافظه‌ات را باز خواهم گذاشت
اخبار سرت را
با طول موج معینی
روی شبکه گوش‌ماهی‌ها
پخش خواهم کرد
و آن‌گاه تو خواهی دید
کلمات منتظر غرق شدن
نمی‌مانند.
اشعار داخل گیومه:

۱- مولانا

۲- نیما

۳- شاملو

۴- محمد مختاری

برخی از آثار محمد مختاری

* پنجاه و هفت. تهران: شباهنگ، ۱۳۵۷.

* بر شانه فلات. تهران: توس، ۱۳۵۶.

* در وهم سندباد: (مجموعه شعر) تهران: انتشارات پیوند، ۱۳۵۸.

* سحابی خاکستری (۱۳۷۰-۱۳۶۵) و پانزده شعر از خیابان بزرگ (۱۳۶۵-۱۳۶۸). تهران: توس، ۱۳۷۸.

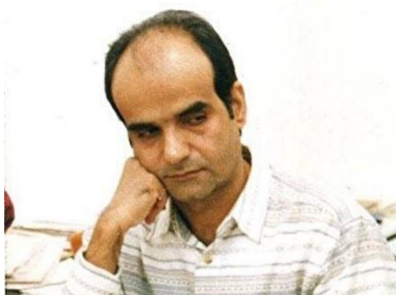
* آرایش درونی (یک شعر بلند). تهران: توس، ۱۳۷۸.

* وزن دنیا: مجموعه اشعار. تهران: توس، ۱۳۷۸.

* تراس، ویکتور. مایاکوفسکی. تهران: کهکشان: دفتر ویراسته، ۱۳۷۶.

* کینگ، مارین. مارینا تسوتایوا. تهران: کهکشان: دفتر ویراسته، ۱۳۷۳.

* درایور، سام. آنا آخمتووا. تهران: کهکشان: دفتر ویراسته، ۱۳۷۵.



محمد جعفر پوینده

محمد جعفر پوینده نویسنده، مترجم و جامعه‌شناس در ۱۷ خرداد ۱۳۳۳ در شهرستان اشکذر در استان یزد در خانواده‌ای با شرایط مالی نامساعد به دنیا آمد. درس اولی که از خواندن آثار او می‌گیریم دوری از روایت‌های سطحی و عامه‌پسند است، اما زندگی پوینده به‌واقع شبیه به شخصیت‌های رمان‌های قرن نوزده است. در زادگاهش کودکانی می‌زیستند که به گفته پدرش از بس میوه ندیده بودند، نارنگی را توپ بازی می‌پنداشتند.

وی از ده سالگی در کنار تحصیل برای کمک به خانواده مجبور به کار کردن شد. او در مشاغلی مانند دستفروشی و شاگرد خرازی کار می‌کرد. اطرافیانش او را در کودکی شخصیتی مصمم و جدی می‌دانستند. پوینده از دوران کودکی دلبسته و شیفته ادبیات شد.

در دوران دانش‌آموزی در فعالیت‌های ادبی و هنری مدرسه شرکت می‌کرد در همان سن و سال شعر و داستان‌هایی برای مجله کیهان بچه‌ها می‌فرستاد که برخی از آن‌ها چاپ می‌شد. پس از به پایان رساندن دوران دبیرستان در شمار رتبه‌های نخست پذیرفته شده در آزمون رشته‌ی حقوق دانشگاه تهران بود.

او زمان تحصیل تحت تاثیر استادانی مثل عبدالحسین علی‌آبادی، سعید حکمت و حمید عنایت بود. پوینده در زمان رژیم شاه در جنبش‌های دانشجویی فعال بود. آن دوران اتاق‌هایی تحت‌عنوان اتاق‌های کوهنوردی وجود داشتند و در آن گروه‌های مختلفی با گرایش‌های سیاسی مختلف در کنار هم فعالیت می‌کردند و برنامه‌های کوهنوردی، سفرهای دانشجویی و تظاهرات صنفی را برنامه‌ریزی می‌کردند. پوینده به‌طور مشخص عضو حزب یا دسته‌ای نبود، اما با توجه به دیدگاه‌های فکری‌اش، به جریان‌های چپ دانشجویی نزدیک بود، چنان‌چه فریبرز رییس‌دانا درباره پوینده و مختاری چنین می‌نویسد: «آن‌ها نمایندگان راستین نظریه آزادی بودند که خفه شدند. این هر دو فرزندان جنبش اجتماعی رادیکال و متعلق به تفکر چپ مستقل و آزاداندیش به شمار می‌آیند. پوینده کارهای کسانی چون لوکاچ و گلدمن و هور کهایمر را ترجمه می‌کرد تا بتواند جزم‌اندیشی چپ را بزدايد و برای آزادی و عدالت راه‌جویی کند.»

پوینده پس از دریافت مدرک لیسانس برای ادامه تحصیل در رشته جامعه‌شناسی به مدرسه «مطالعاتی عالی علوم اجتماعی فرانسه» رفت و موفق به اخذ مدرک فوق لیسانس شد و هم‌چنان در کنار دانشجویهای دیگر به مبارزه علیه حکومت پهلوی می‌پرداخت و در اوج اوضاع انقلابی جامعه در شهریور ۱۳۵۷ به ایران بازگشت. پوینده از معدود روشنفکرانی بود که از همان اوایل انقلاب اعتقاد داشت روی فرهنگ و آموزش باید کارهای ریشه‌ای صورت گیرد.

شور و شوق پوینده برای مطالعه، پژوهش و ترجمه در زمینه ادبیات، که از همان دوران نوجوانی شکل گرفته بود و تحصیل در رشته جامعه‌شناسی دست به دست هم دادند و او را به‌سوی جامعه‌شناسی ادبیات کشاندند، اگرچه در زمینه ترجمه رمان و نیز مباحث فلسفی، آموزشی، جنبش زنان، حقوق بشر و توسعه کتاب و کتاب‌خوانی دستی توانا داشت و آثار ارزنده‌ای از خود به‌جا گذاشت.

محمدجعفر پوینده، انسانی با برنامه در جهت تحقق اوضاع فرهنگی کشور تلاش می‌کرد. او بیانیه «ما نویسنده‌ایم» را امضا کرد. ما نویسنده‌ایم عنوان نامه‌ای بود که پوینده به‌همراه جمعی از نویسندگان، شاعران، مترجمان و مؤلفان امضا کرده بود. این نامه که بعدها به «نامه ۱۳۴ نفر» معروف شد، در ۲۵ مهر ۱۳۷۳ منتشر، اما در هیچ روزنامه‌ای فرصت چاپ نیافت. از جمله امضاءکنندگان این بیانیه هوشنگ گلشیری، محمد مختاری، علی‌اشرف درویشیان، خشایار دیهیمی، فرزانه طاهری، سیمین دانشور، احمد شاملو، غزاله علیزاده، و ... بودند. انتشار این نامه و تلاش‌های متعاقب آن برای احیای کانون نویسندگان، از دلایل اقدام به‌قتل روشنفکران پنداشته می‌شود.

محمد مختاری شاعر و منتقد ادبی که جزو امضاءکنندگان نامه ۱۳۴ نفر و از افراد خواستار تشکیل کانون نویسندگان بود.



سیما صاحبی همسر محمدجعفر پوینده در این‌باره می‌گوید: «۱۲ آذر ۱۳۷۷ بود که همسرم سراسیمه خبر مفقود شدن محمد مختاری را به اطلاع رساند. می‌گفت: «باید کاری کرد. نباید گذاشت تا نویسندگان این مملکت را یکی پس از دیگری دستگیر کنند.»

پوینده در ۱۸ آذر از خانه خود به قصد رفتن به سر کار خود در دفتر پژوهش‌های فرهنگی از خانه خارج شد، اما هرگز بازنگشت. در همان روز او توسط مأموران خودسر امنیتی در خیابان ایرانشهر ربوده شد و ده روز بعد جسد او توسط اهالی روستای بادامک در شهرستان شهریار پیدا شد. علت مرگ را خفگی با سیم مسی اعلام کردند. در طنز تاریخی تلخی دو روز پس از کشته‌شدن پوینده، ترجمه او از اعلامیه جهانی حقوق بشر راهی کتابفروشی‌ها شد.

مرگ محمدجعفر پوینده آخرین حلقه از مرگ‌هایی بود که بعدها به قتل‌های زنجیره‌ای معروف شد و نام تعداد زیادی از نویسندگان در آن‌ها دیده می‌شود. پس از قتل محمدجعفر پوینده و درز اخبار قتل‌های زنجیره‌ای، علی روشنی شخصی که طناب را به گردن محمدجعفر پوینده انداخته و خفه‌اش کرده بود به حبس ابد محکوم شد.

تعداد دیگری از عاملان و آمران این قتل‌ها نیز به حبس محکوم شدند. اما عامل اصلی یعنی سعید امامی قبل از آن که پرده از اعترافات او برداشته شود و آمران قتل‌ها را معرفی کند، به سرنوشت عجیبی دچار شد و خبر خودکشی‌اش با خوردن داروی نظافت در رسانه‌ها اعلام شد.

کسانی که پوینده را به قتل رساندند، می‌خواستند اثرگذاری او را از بین ببرند اما برعکس آن‌چه قاتلان تصور می‌کردند، تیراژ کتاب‌های او پس از مرگش چندین برابر شد. درویشیان پوینده را با صمد بهرنگی قیاس می‌کند و می‌نویسد: «محمد مختاری و محمدجعفر پوینده سرنوشتی مانند صمد بهرنگی پیدا کرده‌اند و تیراژ کتاب‌های صمد نیز پس از مرگش به مرز یک میلیون رسید.»

مزار محمدجعفر پوینده در امامزاده طاهر کرج (گلشهر) در نزدیکی قبر محمد مختاری دیگر قربانی این قتل‌ها است. بعدها از این پرونده با عنوان پرونده‌ای ملی و قتل‌های ملی نام برده شد و ابعاد فاجعه آن را نه مربوط به خانواده‌های مقتولین که در ابعاد کشور دانستند.

پس از این قتل‌ها و شکل‌گیری اعتراضات شدید و گسترده در داخل و خارج از ایران چند نفر از مأموران وزارت اطلاعات از جمله شخصی به‌نام مهرداد عالیخانی (با نام مستعار صادق مهدوی) به عنوان یکی از عوامل ترورها، دستگیر شد و مورد بازجویی قرار گرفت.

مهرداد عالیخانی جزو تیم قتل پوینده در اعترافات خود در فروردین ۱۳۷۹ نوشته است: «در ساعت ۱۶:۳۰ پس از سوار کردن سوژه از شرق به غرب، به سمت میدان انقلاب حرکت کردیم. وارد خیابان وحدت اسلامی شدیم، به طرف راه آهن و اتوبان حرکت کردیم و در پایان خود را به بهشت زهرا رساندیم. همان محلی که قبلاً مختاری را برده بودیم. در بین راه به صحبت با پوینده پرداختیم، رغبتی نداشت. وقتی به بهشت زهرا رسیدیم هوا روشن بود. باید منتظر تاریک شدن می‌ماندیم. نیم ساعت پس از اذان مغرب رضا روشن و ناظری به همان شکل قبلی (قتل مختاری) کار را تمام کردند. این‌بار نیز روشن طناب را به گردن فرد تنگ کرد و کشید و سر سوژه در دست ناظری قرار داشت. در پایان کار، ناظری پیشنهاد کرد جهت احتیاط خوب است دقایقی او را آویزان کنیم تا از مرگ قطعی او اطمینان حاصل شود. یک چارچوب فلزی در محوطه سرباز این ساختمان از قبل برای دار آویختن افراد آماده داشتند. ناظری طناب بلندتری به گردن

جسد پوینده آویزان کرد و قرار شد من، خسرو و اصغر به روشن کمک کنیم. اصغر سیاح، من، خسرو و روشن جسد را پایین آوردیم و در بین پتویی که ناظری آماده کرده بود گذاشتیم داخل صندوق عقب. من پیشنهاد کردم جسد او را به حوالی شهریار ببریم. ناظری رانندگی کرد. از کمربندی بهشت زهرا به جاده اصلی شهریار وارد و زیر پل بادامک دست راست داخل جاده فرعی شدیم. اصغر پشت سر ما در پژو حرکت می‌کرد. حدود صد متر دست راست پل جسد را سریعاً من، خسرو و روشن پایین گذاشتیم. طوری که هر کسی رد شود ببیند.»

امروز شاید شرایط جامعه دچار تغییر و پیچیدگی‌های تازه شده باشد، اما چهره‌هایی مثل محمدجعفر پوینده و میراث آن‌ها در مبارزه با هرگونه از انحطاط فرهنگی و فکری باقی مانده است. جعفر پوینده نه به عنوان مبارزی مسلح و نه به عنوان اپوزیسیون و فعال سیاسی، بلکه به عنوان «نویسنده» به قتل رسید.

محمدجعفر پوینده از مترجمان و روشنفکران برجسته روزگار ما بود که با وجود شرایط طاقت‌فرسای زندگی‌اش رشد کرد و درخشید و نهایتاً در روز ۱۸ آذر ۱۳۷۷ به قتل رسید.

«پوینده در راه حق و عدالت و به‌دست‌آوردن حقوق پایمال‌شده انسان‌ها، قلم می‌زد. او مخالف سانسور اندیشه و بیان بود. در شب‌هایی که برای تهیه پیش‌نویس کانون نویسندگان باهم بودیم که گاه تا نیمه‌های شب طول می‌کشید، می‌دیدم که چگونه، تکیده و خسته اما پرتلاش و امیدوار، کلمه‌به‌کلمه منشور را بررسی می‌کرد و درباره ریزترین نکته‌ها، نظر می‌داد. درخت تناور اندیشه او بار دانش گرفته بود و با نوشتن ۱۵۰ مقاله تحقیقی و تالیفی و ترجمه بیش از ۲۰ کتاب، تازه داشت ثمر می‌داد که واپس‌گرایان، مرتجعان و دشمنان شرافت و انسانیت نابودش کردند.» (علی‌اشرف درویشیان / صدای آواز)

«دنیا همان دوزخی است که دانته شاعر بزرگ ایتالیایی، در لوحی که بر دروازه‌اش می‌کوبد، آن را قلمرو جاودانه می‌نامد؛ از من به شهر درد گام می‌نهی، به قلمرو رنج جاودانه‌ای که پا به درون می‌گذاری دست از هر امیدی شسته‌اش. پس سرانجام و در یک کلام، پاسخ آن که می‌پرسد پوینده به کدامین گناه کشته شد؟ چنین است: به گناه افشای رنج، و در افتادن با زندگی ننگین بشر، که او، باروی آوردن به قلم و سیر و سلوک در ژرف‌ترین لایه‌های فکری متفکران بزرگ، بر آن بود که با انتشار کتبی ننگین‌ترش سازد تا به سهم خود آدمیان را از مغاک هولناک زندگی و زنجیرهای دست و پایشان بیابان‌ها و به خود آورد. او نیک آگاه بود که باید بهای این کار را بپردازد... این بها و رنج مرگبار، همان طنابی بود که برگردنش انداختند.» (محسن حکیمی / انسان تراژیک)



آثار محمدجعفر پوینده

پوینده علاوه بر ترجمه به‌عنوان حرفه و مشغله اصلی، در عرصه تحلیل مسائل سیاسی، اجتماعی و فرهنگی نیز فعالیت می‌کرد. پس از تحصیلات دانشگاهی می‌توانست به اتکالی مدرکش شغل پردرآمدی داشته باشد، اما علاقه‌اش به ادبیات و فلسفه او را به سوی ترجمه و نوشتن کشاند.

محمدجعفر پوینده ترجمه را از بیست‌وپنج سالگی و با آثار بالزاک مثل «پیر دختر» آغاز کرد؛ و در فاصله حدود ده سال، ۲۷ کتاب نسبتاً سنگین و دشوار را از فرانسه به فارسی برگرداند. در اواخر دهه شصت، در جامعه پس از جنگ تحولی در کارش پدید آمد و سبب شد ترجمه متون ادبی را رها کند و به ترجمه در حوزه نظریه و فرهنگ روی آورد.

پوینده بیش‌تر به ترجمه آثار نویسندگانی، چون «جورج لوکاک»، «لوسین گلدمن» و «میخائیل باختین» تمایل داشت که علاوه بر غالب بودن نوعی تفکر اجتماعی بر آن‌ها، با مسائل ریشه‌ای و رادیکال برخورد می‌کردند؛ نه ظاهری و سطحی.

او را نخستین کسی می‌دانند که در ایران به‌طور جدی درباره جامعه‌شناسی هنر کار کرده است و مهم‌ترین آثارش در این زمینه ترجمه «جامعه، فرهنگ و ادبیات» اثر گلدمن و «جامعه‌شناسی رمان» نوشته جرج لوکاک است.

یکی از مهم‌ترین ترجمه‌های پوینده کتاب «تاریخ و آگاهی طبقاتی» است. لوکاک این کتاب را در سال ۱۹۲۳ به چاپ رساند و ترجمه فارسی آن در سال ۱۳۷۷ توسط نشر تجربه انتشار یافت. پوینده این کتاب را در اوج فشارهای مالی و البته سیاسی ترجمه کرد.

در مقدمه مشهور او بر این کتاب آمده است: «ترجمه کتاب تاریخ و آگاهی طبقاتی را در اوج انواع فشارهای طبقاتی و در بدترین اوضاع مادی و روانی ادامه دادم و شاید هم مجموعه همین فشارها بود که انگیزه و توان به پایان رساندن ترجمه این کتاب را در وجودم برانگیخت و راستی چه تسلائی بهتر از به فارسی درآوردن یکی از مهم‌ترین کتاب‌های جهان در شناخت دنیای معاصر و ستم‌های طبقاتی آن؟»

علی اشرف درویشیان در مقاله «شهیدان راه آزادی» درباره محمدجعفر پوینده و شرایطی که در آن کار می‌کرد، چنین می‌نویسد: «او کم غذا می‌خورد. کم می‌خوابید و گاه چنان پریده رنگ و خسته بود که فکر می‌کردم دارد ضعف می‌کند. در جای کوچک و تنگ و نامناسبی زندگی می‌کرد ... در آن هیاهوی رفت و آمد ماشین‌ها و هوای آلوده، نوشتن و فکر کردن چقدر مشکل است. یک ماه پیش سقف اتاق اجاره‌ای‌اش فرو ریخت و میز کار و کتاب‌هایش را پوشاند و او تا سقف درست بشود، بیمار شد، اما از پای ننشست.»

یک سال بعد محمد یعقوبی نمایشنامه «یک دقیقه سکوت» را نوشت که زندگی نویسنده‌ای را در سال ۷۷ و روزهای قتل‌های زنجیره‌ای روایت می‌کند. در یکی از آخرین صحنه‌ها که نویسنده خطر به قتل رسیدن را احساس می‌کند مونولوگی می‌گوید که یادآور سخنان محمدجعفر پوینده در مقدمه کتاب «تاریخ و آگاهی طبقاتی» است.

یکی دیگر از کارهای مهم پوینده ترجمه «سودای مکالمه، خنده و آزادی» اثر میخائیل باختین است. باختین فیلسوف و نظریه‌پرداز ادبی بود که آثار تاثیرگذاری در حوزه نقد و نظریه ادبی نوشته است. باختین در عرصه روش، اسلوبی بسیار دیالکتیکی دارد و آثار او چه بسا از معدود کارهای فلسفی تاثیرگذار در روسیه بعد از انقلاب است.

در عرصه نگرش، انسانی قرن نوزدهمی، جامع‌الاطراف و اهل تحقیق است. ساختمان نظرگاه باختین، زیربنای روش‌شناختی و فلسفی استواری دارد و نشان می‌دهد که برای کار جدی در عرصه زیبایی‌شناسی و نقد و نظریه ادبی، شناخت و نگرش فلسفی، ضرورتی حیاتی دارد.

در منش باختین مهم‌ترین نکته، کار پیگیر و طولانی مدت است. این همان ویژگی‌هایی است که پوینده در پروژه فکری خود داشت و احتمالاً به همین دلیل آثار این نویسنده را ارزشمند می‌دانست.

رضا عاصی در مقاله «مرثیه‌ای برای جعفر» چنین می‌نویسد: «حوزه کار و علاقه جعفر گسترده بود اما همه چیز را به زبان فارسی نمی‌سپرد. در این عرصه سخت جانبدار بود و موضوع کارش متونی بود که خرافه‌زدایی می‌کرد و روشن‌اندیشی می‌آموخت و برای خودش ضابطه‌ها و ترازوهایی داشت. به لوکاچ ارادتی وافر داشت. جزم‌اندیش و کوتاه‌بین نبود اما به ذهن کنجکاوش اجازه بازیگوشی نمی‌داد و خیالش را به هر کجا به جست‌وجو نمی‌فرستاد. برای جعفر «چپ» و «راست» حریم‌های سفت و سخت داشت و مثلاً دورپردازی‌های باختین، آخرین خاکریزهای حد و حریم چپ بود.»

پوینده با وجود داشتن تفکرات و نظریات فرهنگی غنی، در عمر کوتاهش فرصت نکرد اندیشه‌ها و تفکراتش را مکتوب کند. او شناخت دقیقی از جامعه‌شناسان مارکسیست مثل لوکاچ و گلدمن داشت و در راه آشنا کردن جامعه فرهنگی با آن‌ها بسیار کوشید.

او ترجمه‌هایش را با نکته‌سنجی انتخاب می‌کرد. او آثار «گرامشی» را مهم می‌دانست و مکتب فرانکفورت و آثار نویسندگان مثل «تئودور آدورنو» را با دقت می‌خواند و به فارسی ترجمه می‌کرد. شیوه فارسی‌نویسی او نیز توجه‌برانگیز است و ترجمه را به‌صورت جزئی از فرهنگ ملی، تبدیل می‌کند که تا یکی‌دو نسل آینده هم می‌تواند از آن استفاده کند. نمونه آن «تاریخ و آگاهی طبقاتی» اثر لوکاچ است؛ یکی‌دو فصل از آن، حتی خواندنش هم بسیار دشوار است، اما پوینده با مهارت توانسته آن را به فارسی برگرداند.

کار ترجمه بخش عمده حیات پوینده را شامل می‌شود. او ۲۵ ساله بود که این کار را آغاز کرد. از آن‌جا که او تحصیلاتش را در فرانسه گذرانیده بود و به این زبان تسلط داشت، آثارش را از این زبان به فارسی بازگردانده بود. اولین کتاب او در سال ۱۳۶۷ با عنوان «پیردختر» اثر اونوره دوبالزاک روانه بازار شد. زمانی که پوینده از دنیا رفت از مجموعه آثارش تنها ۱۷ جلد از آثارش به چاپ رسیده بود. «گوبسک رباخوار» نوشته اونوره دوبالزاک، «جامعه‌شناسی رمان» نوشته جورج لوکاچ، «جامعه، فرهنگ و ادبیات» اثر لوسین گلدمن، تئودور آدورنو، ژان پیاژه و... «درآمدی بر هگل: نگاهی به زندگی، آثار و فلسفه هگل» اثر ژاک د. اونت، «درآمدی بر جامعه‌شناسی ادبیات: مجموعه مقاله» تئودور آدورنو و دیگران، «سودای مکالمه، خنده آزادی» از میخائیل باختین و «سپیده دمان فلسفه تاریخ بورژوازی» نوشته ماکس هورکهایمر از جمله آثاری است که از او در زمان حیاتش به چاپ رسیده است.

کتاب «تاریخ و آگاهی طبقاتی» نوشته «لوکاچ» نیز در همان سال درگذشت پوینده زیر چاپ قرار داشت و توسط انتشارات تجربه روانه بازار شد. نشر چشمه چند سال بعد از درگذشت پوینده شماری از آثار وی از جمله «اگر فرزند دختر دارید...»، «آموزش تربیت کودکان»، «مکتب بوداپست»، «تاریخ مبارزات فلسفی شوروی»، «سودای مکالمه، خنده، آزادی»، «مقوله فلسفی معاصر شوروی» و «راه زندگی» را با جلد‌های تقریباً مشابه تجدید چاپ کرد.

در ابتدا مطابق خواست خانواده قرار بود تا مجموعه آثار او شامل ۲۸ جلد کتاب با فرمی یک‌سان منتشر شود، اما به‌جهت مشکلاتی انجام آن به‌صورت کامل میسر نشد.

خشایار دیهیمی مترجم، دوست و وکیل محمدجعفر پوینده در مورد چرایی عدم امکان این امر می‌گوید: «پس از مرگ محمد جعفر پوینده، برای یادبود و زنده نگاه داشتن نام او با وزارت فرهنگ و ارشاد دوران دوم اصلاحات، یعنی آقای احمد مسجد جامعی وزیر وقت صحبت کردیم و تصمیم گرفتیم با حمایت مالی این سازمان، مجموعه آثار محمد جعفر پوینده را یکبار در شکلی زیبا و یکدست و البته کامل منتشر کنیم، بنا شد یک انتشارات که وجهه خوبی نیز داشته باشد،

از طریق حمایت مالی وزارت فرهنگ و ارشاد، با نظارت من، آثار محمد جعفر پوینده را منتشر کند، برای این منظور نشر چشمه را انتخاب کردیم چرا که هم نشری با وجهه و معتبر بود و هم اینکه من و آقای پوینده از گذشته با حسن کیانیان دوستی و کار کرده بودیم.

از سوی دیگر من با همه انتشاراتی که تا به آن روز برخی از آثار محمد جعفر پوینده را منتشر کرده بودند، صحبت کردم، آن‌ها با یک نوبت انتشار مجموعه آثار محمد جعفر پوینده از سوی نشر چشمه موافقت کردند، آثار پوینده بسیار پراکنده بود؛ پراکندگی هم در آثار و هم در انتشاراتی‌هایی که این آثار را منتشر کرده بودند، چراکه پوینده تحت فشار مالی مجبور شده بود بخشی از آثار خود را با شرایط گوناگون به نشرهای مختلف بفروشد و واگذار کند، پیدا کردن و صحبت کردن با این نشرها به دلیل آن که بسیاری از آن‌ها در شهرستان‌ها بودند، کار بسیار دشواری بود، اما در نهایت این کار انجام شد و آن‌ها موافقت کردند.

پوینده در طول حیات خود کار روزنامه‌نگاری را نیز با جدیت دنبال کرد و برگردان شماری از مقالاتش را برای انتشار در اختیار آن‌ها قرار می‌داد. نشریاتی، چون آدینه، جامعه سالم، فرهنگ و توسعه، تکاپو، زنان و پیام یونسکو از جمله ارگان‌هایی است که وی با آن‌ها همکاری داشت. آزادی بیان و اندیشه به صورت بی‌قید و شرط از جمله موضوعاتی بود که پوینده هم به صورت شخصی و هم در قالب کانون نویسندگان دنبال می‌کرد. عمر او برای تلاش بیش‌تر در این راستا کفاف نداد، اما در میانه آثارش همواره این ایده و انگیزه زنده است.

پوینده هم‌چنین کتاب‌های دیگری را از آثار یونسکو را ترجمه کرده است. «پیکار با تبعیض جنسی» اثر «آندره میشل»، «سیاست ملی کتاب» نوشته «آلوارو گارثونزا» و «پرسش و پاسخ درباره حقوق بشر» نوشته لیالوین از دیگر تلاش‌های وی در راستای حقوق بشر و حقوق زنان است.

تحقیقات دو ساله سازمان قضایی نیروهای مسلح از متهمان پرونده قتل‌های زنجیره‌ای

در جریان تحقیقات دو ساله سازمان قضایی نیروهای مسلح از متهمان پرونده قتل‌های زنجیره‌ای اخباری از اعمال شکنجه و اعتراف‌گیری اجباری از متهمان پرونده قتل‌های زنجیره‌ای نیز منتشر شد.

انتشار فیلمی از بازجویی همسر سعید امامی حکایت از آن داشت که بازجویان با تهدید و ضرب و شتم و نسبت دادن اتهامات اخلاقی درصدد اثبات ارتباط عاملان اجرایی قتل‌های زنجیره‌ای با بیگانگان و سفر به اسرائیل بودند.

تعدادی از بازداشت‌شدگان این پرونده پس از آزادی به کمیسیون اصل نود مجلس ششم مراجعه و اعلام کردند که در دوران بازداشت مورد شکنجه واقع شده‌اند. مرتضی‌علیزاده طباطبائی، وکیل ۱۶ تن از عوامل قتل‌ها، شکنجه را رد کرد و گفت که متهمان به وی گفته‌اند که در دوره بازداشت مورد «تعزیز» قرار گرفته‌اند. وی تاکید کرد که تفاوت تعزیر و شکنجه در وجود حکم قاضی برای زدن شلاق به متهم است.

نزدیکان همسر سعید امامی از جمله روح‌الله حسینیان، پس از آزادی وی از زندان گفتند که همسر سعید امامی بر اثر شکنجه دچار مشکلات جسمی و از جمله بیماری کلیوی شده است.

مهم‌ترین سند در مورد اخذ اعترافات تحت شکنجه از عاملان قتل‌های زنجیره‌ای اظهارات کاظمی و عالیخانی در دادگاه است.

منصور سلطانی راد وکیل این دو نفر پس از برگزاری دادگاه گفت که موکلان در آغاز دادگاه اعلام کردند که اقرار خود از اسفند ۷۷ تا اسفند ۷۸ را تکذیب می‌کنند.

یک‌شنبه ۳۰ خرداد ۷۸، روزنامه کیهان در خبر کوتاهی نوشت «سعید امامی معروف به سعید اسلامی متهم اصلی پرونده قتل‌های مشکوک با غافلگیر کردن نگهبانان، خودکشی کرد.»

در این خبر که «به گزارش منابع موثق» منتشر شد، آمده بود «در حالی که گفته می‌شد، پیگیری‌های اطلاعاتی و قضایی پیرامون قتل‌ها به نقاط روشن نزدیک می‌شود، خودکشی عنصر اصلی پرونده، بر ابهامات پیشین افزود.»

پس از این، حجت الاسلام محمد نیازی رییس وقت سازمان قضایی نیروهای مسلح در مصاحبه‌ای رسمی گفت «با وجود مراقبت‌های ویژه‌ای که از سعید امامی یکی از عوامل اصلی و محوری این قتل‌ها به عمل می‌آمد، وی روز شنبه ۲۹ خرداد ۷۸ هنگام استحمام در بازداشتگاه با خوردن داروی نظافت خودکشی کرد.»

رئیس وقت سازمان قضایی نیروهای مسلح سعید امامی را یکی از چهار عامل اصلی قتل‌های زنجیره‌ای معرفی کرد و گفت «عاملان اصلی با توجه به تحقیقات انجام گرفته مصطفی کاظمی، مهرداد عالیخانی، خسرو براتی و سعید امامی هستند.»

نیازی کم‌ترین مجازات سعید امامی را اعدام اعلام کرد و گفت «با توجه به مدارک موجود و اعتراف‌های صریح سعید امامی، وی هیچ‌گونه راه فراری نداشت و اگر با این اتهامات به دادگاه می‌رفت حکم او اعدام بود.»

البته سعید امامی، پنجم بهمن ماه سال ۷۷ بازداشت شده بود ولی نام او و سایر متهمان بازداشت شده به رسانه‌ها راه نیافت تا آن که آخرین روزهای خرداد ۷۸ اخباری از برخی از بازداشت‌شدگانی که سمت‌هایی در حد مدیرکل را در وزارت اطلاعات بر عهده داشتند در برخی از روزنامه‌ها انتشار یافت.

صف‌آرایی دو جناح سیاسی در موضوع قتل‌های زنجیره‌ای تا دی ماه ۷۹ و فرار رسیدن زمان برگزاری دادگاه قتل‌های زنجیره‌ای در شعبه یک دادگاه نظامی تهران ادامه داشت.

دهم آبان ۷۹ چند هفته قبل از برگزاری دادگاه قتل‌های زنجیره‌ای، آیت‌الله محمود هاشمی شاهرودی رییس قوه قضاییه با صدور حکمی خطاب به محمد نیازی رییس وقت سازمان قضایی نیروهای مسلح دستور داد تا «با کسانی که به نظریه‌پردازی درباره قتل‌های اخیر به افشای اسرار نظام می‌پردازند و امنیت ملی را تهدید می‌کنند، برخورد کند».

سازمان قضایی نیروهای مسلح در پیگیری این دستور شکایتی علیه روح‌الله حسینیان در دادگاه ویژه روحانیت مطرح کرد و با احضار دیگر کسانی که در این خصوص مطالبی منتشر کرده بودند تلاش کرد تا حجم اخبار و اطلاعات منتشره در این مورد را قبل از برگزاری دادگاه کنترل کند.

با وجود انتشار اخبار و فهرست‌های مختلف از قربانیان قتل‌های زنجیره‌ای در فاصله دو ساله تا برگزاری دادگاه پرونده قتل‌های زنجیره‌ای، رسیدگی قضایی پرونده قتل‌های زنجیره‌ای تنها به چهار مورد قتل پروانه و داریوش فروهر، محمد مختاری و محمد جعفر پوینده محدود شد. دادگاه حتی پرونده قتل مجید شریف را که هم‌زمان با چهار نفر دیگر پس از یک هفته مفقودی جنازه‌اش در کنار خیابان پیدا شد، در بررسی قضایی پرونده قتل‌های زنجیره‌ای لحاظ نکرد.

از میان ۲۳ متهمی که بنابر اعلام مقام‌های قضایی در این پرونده بازداشت شدند، و اغلب از اعضای وزارت اطلاعات بودند دادرسی نظامی تهران برای ۱۸ نفر شامل ۱۷ عضو وزارت اطلاعات و یک نفر به نام خسرو براتی که مقام‌های قضایی از او به عنوان «همکار غیر رسمی وزارت اطلاعات» نام بردند، کیفرخواست صادر کرد.

ناصر زرافشان، احمد بشیری و شیرین عبادی در پرونده قتل‌های زنجیره‌ای و کالت اولیای دم محمدجعفر پوینده، محمد مختاری و فروهرها را بر عهده داشتند. به وکلای قربانیان در فاصله دو ساله تا برگزاری دادگاه پرونده قتل‌های زنجیره‌ای اجازه مطالعه پرونده داده نشد، و تنها چند هفته قبل از برگزاری دادگاه به آن‌ها اجازه داده شد تا بخش‌هایی از پرونده را با حضور در سازمان قضایی نیروهای مسلح مطالعه کنند.

منصور سلطانی‌راد و کالت مصطفی کاظمی، و حبیب اعرابی و کالت مهرداد عالیخانی دو تن از متهمان اصلی را بر عهده گرفتند. و کالت ۱۶ متهم دیگر نیز به مرتضی عزیزاده طباطبائی سپرده شد. حبیب اعرابی و کیل مهرداد عالیخانی از حضور در دادگاه امتناع کرد، و به دستور رییس دادگاه و کالت آن‌ها به منصور سلطانی‌راد سپرده شد.

ناصر زرافشان و کیل خانواده مقتولان قتل‌های زنجیره‌ای در اواخر آذر ۷۹ نزدیک به ۱۰ روز قبل از برگزاری دادگاه متهمان این پرونده به اتهام «افشای اسرار پرونده و تشویش اذهان عمومی» بازداشت شد.

خانواده داریوش و پروانه فروهر، محمد مختاری و محمدجعفر پوینده ۳ روز قبل از برگزاری دادگاه طی نامه‌ای ناصر زرافشان، شیرین عبادی و احمد بشیری وکلای خود را در اعتراض به ناقص بودن تحقیقات و عدم رفع نقص پرونده عزل کردند تا بدین ترتیب، خود و وکلای شان حضور در دادگاه را تحریم کنند. اولیا دم و وکلای تاکید کردند که به دلیل «عدم رفع نقص پرونده» و «عدم معرفی آمران اصلی» دادگاه را تحریم کرده‌اند. زرافشان بعد از دادگاه به‌طور موقت آزاد شد اما باردیگر به ۵ سال زندان محکوم و زندانی شد.

بررسی پرونده قتل‌های زنجیره‌ای در دادگاه غیر علنی

دادگاه متهمان قتل‌های زنجیره‌ای اما بدون حضور خانواده مقتولان و وکلای آن‌ها نیز به‌صورت «غیرعلنی» تشکیل شد، و رییس دادگاه اعلام کرد که «پس از استماع نظر و استدلال معاون دادستان نظامی تهران، چون علنی بودن دادرسی را موجب اخلال در امنیت و نظم عمومی تشخیص داد، مستندا به بند ۳ ماده ۳۲۷ قانون آیین دادرسی کیفری، و اصل ۱۶۵ قانون اساسی قرار دادرسی غیرعلنی را صادر نموده است».

دادگاه در فاصله ۳ تا ۳۰ دی ۷۹ به صورت غیرعلنی، و بدون حضور هیچ یک از وکلا یا اعضای خانواده مقتولان به ریاست محمدرضا عقیقی رییس شعبه دادگاه نظامی یک تهران برگزار شد.

با برگزاری ۱۲ جلسه دادگاه مجرمانه و غیرعلنی، در نهایت شعبه یک دادگاه نظامی تهران به ریاست قاضی عقیقی در حکمی مصطفی کاظمی قائم مقام وقت معاونت امنیتی وزارت اطلاعات و مهرداد عالیخانی مدیرکل چپ نوی وزارت اطلاعات را به «جرم آمریت و صدور دستور چهارفقره قتل به حبس ابد محکوم کرد».

علی روشنی، مسئول وقت حراست بهشت زهراي تهران را به جرم مباشرت در قتل آقایان محمدعلی مختاری و محمدجعفر پوینده به دوفقره قصاص نفس، محمود جعفرزاده عضو اداره عملیات وزارت اطلاعات را به جرم مباشرت در قتل داریوش فروهر به یک فقره قصاص نفس محکوم کرد. هم‌چنین علی محسنی دیگر عضو اداره عملیات وزارت اطلاعات را به جرم مباشرت در قتل پروانه مجداسکندری(فروهر) به یک فقره قصاص نفس پس از پرداخت نصف دیه کامل به قاتل محکوم شد.

حمید رسولی، محمد عزیزی از مدیران میانی وزارت اطلاعات هر دو به جرم آمریت و صدور دستور در راستای اجرای دو فقره قتل آقای داریوش فروهر و خانم مجد اسکندری به دو فقره حبس ابد محکوم شدند.

دادگاه ۳ نفر از اعضای بازداشت شده وزارت اطلاعات را تبرئه کرد و سایر متهمان که همگی به‌غیر از خسرو براتی از اعضای رسمی وزارت اطلاعات بودند نیز به حبس‌های از ۲ سال و نیم تا ۱۰ سال محکوم شدند.

با اعتراض وکلای متهمان قتل‌های زنجیره‌ای رای دادگاه در دیوان عالی کشور نقض شد و شعبه پنجم دادگاه نظامی تهران محکومان به قصاص را نیز به دلیل آن چه «گذشت خانواده مقتولان» ذکر کرد به ۱۰ سال زندان تبدیل کرد.

نتیجه‌گیری

ناصر زرافشان در گزارشات خود به افکار عمومی که در نشریات داخلی آن روزها به چاپ رسید، اعلام کرد که قاتلین یعنی کسانی را که مرتکب عمل قتل شده بودند با وثیقه ۱۰ میلیون تومانی تا زمان تشکیل دادگاه یعنی در مدت نزدیک به دو سال آزاد کرده بودند و تازه در حوالی تاریخ دادگاه قرار بازداشت برای قاتلین صادر می‌شود آن هم به علت اعتراضاتی که توسط وکلای پرونده در نشریات انعکاس پیدا کرده بود.

این که یک قاتل بتواند با قرار وثیقه ۱۰ میلیون تومانی تا زمان دادرسی آزاد باشد، خود از عجایب قوه قضاییه ایران است. این در حالی است که برای آزادی موقت ناصر زرافشان وکیل پرونده وثیقه ۴۰ میلیون تومانی در خواست شده بود.

هرچند روند قضایی و حقوقی رسیدگی به پرونده قتل‌های زنجیره‌ای از سوی سیستم قضایی ایران متوقف شده اما بازماندگان این قتل‌ها، همچنان تاکید دارند که به منظور روشن شدن حقیقت و نه گرفتن انتقام، پیگیری این قتل‌ها را متوقف نخواهند کرد.

مرگ محمد جعفر پوینده آخرین حلقه از مرگ‌هایی بود که بعدها به قتل‌های زنجیره‌ای معروف شد و نام بیش از ۸۰ نفر در آن‌ها دیده می‌شود.

علی روشنی شخصی که طناب را به گردن محمد جعفر پوینده انداخته و خفه‌اش کرده بود به حبس ابد محکوم شد، تعداد دیگری از عاملان و آمران این قتل‌ها نیز به حبس محکوم شدند. اما عامل اصلی یعنی سعید امامی قبل از آن که پرده از اعترافات او برداشته شود و آمرین این قتل‌ها را معرفی کند خبر خودکشی وی در حمام و با خوردن داروی نوظافت از رسانه‌های دولتی اعلام شد. مزار محمد جعفر پوینده در امامزاده طاهر کرج (گلشهر) در نزدیکی قبر محمد مختاری دیگر قربانی این قتل‌ها است. بعدها از این پرونده با عنوان پرونده‌ای ملی و قتل‌هایی ملی نام برده شد و ابعاد فاجعه آن را نه مربوط به خانواده‌های مقتولین که در ابعاد ملی دانستند اما ... ما همچنان بعد از گذشت چندین دهه، داد خواهیم این بیداد را

همه جناح‌ها و عناصر جمهوری اسلامی ایران در همه جنایات این حکومت، مستقیم و غیرمستقیم مسئول هستند. به عبارت دیگر، هر کسی تنه‌اش به تنه این حکومت خورده است آلوده به جنایت است. چنین حکومتی، هرگز قابل اصلاح نیست و به همین دلیل، کسانی که از اصلاح این حکومت دم می‌زنند یا ناآگاهند و متوهم هستند و یا جنایت کارند. تنها راه رهایی از هرگونه تعرض و تجاوز و کشتار جمهوری اسلامی، تلاش برای سرنگونی کلیت آن است. در واقع جامعه ما با سرنگونی این حکومت و عملاً تحقق آزادی، برابری و عدالت اجتماعی رها خواهد شد!

شنبه پانزدهم آذر ۱۴۰۴ - ششم دسامبر ۲۰۲۵

ضمایم:

گزارش مراسم سالگرد محمد مختاری و محمد جعفر پوینده:

حمله‌ی نیروهای امنیتی به اعضای کانون نویسندگان ایران

جمعه ۱۴ آذر ماه، مأموران امنیتی حکومت با حمله به اعضای کانون نویسندگان ایران، از برگزاری مراسم سالگرد دو ستم‌کشته‌ی قتل‌های سیاسی-حکومتی، محمد مختاری و محمد جعفر پوینده، جلوگیری کردند.

امسال مأموران امنیتی پا را از محاصره‌ی گورستان و خیابان‌های منتهی به آن فراتر گذاشتند و از ابتدا با تهدید سعی کردند اعضای کانون و سایر حاضران را متفرق کنند...

هنوز دقایقی از جمع شدن حاضران نگذشته بود که مأموران تلفن همراه یکی از اعضای کانون، سارا زارعی، را به این بهانه که از حاضران عکس گرفته است، ربودند. بلافاصله پس از اعتراض دیگر اعضای کانون، مأموران امنیتی زارعی را با کشیدن و هل دادن و دشنام از جمع جدا کردند. با تداوم اعتراض حاضران، حمله‌ی مأموران و تهدیدهای علنی آغاز شد. مأموران به علیرضا بهنام، رضا خندان (مهابادی)، روزبه سوهانی، قارن سوادکوهی، آیدا عمیدی، اکبر معصوم‌بیگی و سیامک میرزاده حمله و سایر حاضران را تهدید کردند. در میانه‌ی این یورش جملاتی چون «استخوان‌هایت را خرد می‌کنم»، «سرت را می‌برم» و ... بین دشنام‌ها شنیده می‌شد. اعضای کانون نویسندگان ایران ایستادند تا زارعی رها شود و پس از بازگشتن او به جمع یاران کانونی‌اش در پی فشار نیروهای امنیتی ناچار به ترک محل شدند.

۲۷ سال از قتل حکومتی محمد مختاری و محمد جعفر پوینده، دو عضو سرفراز و آزادی‌خواه کانون نویسندگان ایران، گذشته است. امسال حکومت فقط مانع از گرد آمدن اعضای کانون نویسندگان ایران بر مزار یاران خود نشد، بلکه با حمله و تهدید، دیگر بار چهره‌ی آزادی‌کش خود را در برابر آزادی‌خواهی و دادخواهی کانون به نمایش گذاشت.

حضور هر ساله‌ی کانون نویسندگان ایران بر مزار کشتگان راه آزادی اندیشه و بیان، پاسداشت راه آنان و پای فشردن بر دادخواهی است. مسیری که به بهای خون یاران کانونی آغاز شده است، با ضرب و جرح و دشنام و تهدید پایان نمی‌یابد.

***نمونه‌هایی از سخنرانی و چند مطلب بهرام رحمانی در رابطه با ترورها و کشتارهای جمهوری اسلامی ایران**

گزارش نشست پالتالکی شانزدهمین سالگرد قتل‌های سیاسی پاییز ۱۳۷۷: انجمن قلم ایران در تبعید نکته‌ای که همه سخنرانان بر آن تأکید فراوان داشتند، این بود که انجمن قلم ایران در تبعید و نیز، کانون نویسندگان ایران در تبعید، باید پیوسته، زمینه‌های برگزاری نشست‌هایی از این دست را فراهم آورد تا کشتارهای هدفمند و تصورناپذیر حکومت اسلامی از حافظه همگانی و تاریخی مردم ایران، زوده نشوند.

IRANIAN PEN CENTER (IN EXILE)

www.iranianpen.com

گزارش نشست پالتالکی شانزدهمین سالگرد قتل‌های سیاسی پاییز ۱۳۷۷

این نشست، در روز ۲۰ دسامبر ۲۰۱۴ از سوی انجمن قلم ایران در تبعید از ساعت ۱۹ تا ۲۲ در دو بخش، برگزار شد و ایرانیان بسیاری با حضور خود در این نشست، از آن استقبال کردند.

بخش نخست:

با یاد زنده‌یادان محمد مختاری و محمد جعفر پوینده و گرمای داشتِ خاطره همه جانب‌باختگان راه آزادی به همه شرکت‌کنندگان خوش‌آمد گفته شد و فریار اسدیان، هموند هیئت دبیران انجمن قلم ایران در تبعید به عنوان اداره‌کننده جلسه، معرفی شد.

پیش از آغاز برنامه، به یاد بزرگان اهل قلم که جان‌شان را در راه آزادی بی‌حد و حصر اندیشه و بیان از دست داده‌اند و نیز، به یاد همه جانب‌باختگان راه آزادی جامعه‌مان، یک دقیقه سکوت اعلام شد. پس از آن، بیانیه انجمن قلم ایران در تبعید «به مناسبت شانزدهمین سالگرد قتل‌های زنجیره‌ای» از سوی فریار اسدیان خوانده شد.

در این نشست، خانم سیما صاحبی، کاظم کردوانی، مسعود نقره‌کار عضو انجمن قلم ایران در تبعید و کانون نویسندگان ایران در تبعید و بهرام رحمانی سخنرانی کردند. هر کدام از سخنرانان، پیرامون ۲۰ دقیقه، دیدگاه‌ها و بررسی‌های خود را در باره کشتار سال ۱۳۷۷ با حاضران در میان گذاشتند.

خانم سیما صاحبی، همسر زنده‌یاد محمد جعفر پوینده، در باره این که «چرا نویسندگان، هدف ترورهای سیاسی قرار گرفته‌اند» تأملات خود را با شنوندگان در میان گذاشت. دکتر کاظم کردوانی، دبیر پیشین کانون نویسندگان ایران «روایتی از پرونده ملی قتل‌های زنجیره‌ای و بسترهای فکری آن» را ارائه داد. دکتر مسعود نقره‌کار، هموند انجمن قلم ایران در تبعید و هموند کانون نویسندگان ایران در تبعید، پیرامون «قتل‌های زنجیره‌ای؛ چرایی و چگونگی» این جنایت‌ها، بحثی همه‌جانبه را با دیگران در میان گذاشت. شوربختانه، دکتر نقره‌کار، به دلیل گرفتاری‌های شغلی نتوانست در این نشست حضور داشته باشد. متن سخنرانی ایشان، از سوی فریار اسدیان برای شرکت‌کنندگان و شنوندگان، خوانده شد. به عنوان آخرین سخنران، آقای بهرام رحمانی، پرزیدنت انجمن قلم ایران در تبعید، به گونه‌ای گسترده به اهداف و سیاست‌های قتل‌های سیاسی در حکومت اسلامی پرداخت.

خانم سیما صاحبی، بر این نکته تأکید کردند که پیش‌درآمد قتل‌های زنجیره‌ای، تبلیغات گسترده و مخربی بود که به گونه‌ای گسترده در مطبوعات و صدا و سیما حکومت اسلامی با هدف آماده‌سازی ذهنیت جامعه، برای اجرای برنامه هدفمند کشتار نویسندگان و هنرمندان انجام می‌گرفت. خانم صاحبی، همچنین به نقش ویژه زنده‌یادان محمد مختاری و محمد جعفر پوینده در باززایی و فعال‌تر کردن کانون نویسندگان ایران اشاره کردند که در نتیجه، حکومت اسلامی به آنان حساسیت بیش‌تری پیدا کرد.

دکتر کاظم کردوانی، سخنان ارزشمندی را درباره وضعیت سیاسی جامعه ایران در دوران کشتارهای زنجیره‌ای با شنوندگان و حاضران در نشست، در میان گذاشت و یادآور شد که هدف سردمداران حکومت اسلامی اجرایی کردن قتل نویسندگان و هنرمندان بود؛ به گونه‌ای که نام و نشانی از آمران و عاملان این کشتارها بر جای نماند. ایشان، پنج دلیل برای شکست برنامه هدفمند حکومت اسلامی در قتل‌های زنجیره‌ای برشمرد که یکی از آنها، ایستادگی و مقاومت نویسندگان و هنرمندان ایرانی در آن هنگام بود.

دکتر مسعود نقره‌کار، در نوشته پربار خود، قتل‌هایی را که در حکومت اسلامی صورت گرفته‌اند، از دیدگاه زمانی و محتوای این کشتارها را طبقه‌بندی کرده و همه سویه، به بررسی آنها پرداخته است.

آقای بهرام رحمانی، پرزیدنت انجمن قلم ایران در تبعید، گاه‌شماری سیاسی و دقیق و همه‌جانبه‌ای، از کشتارهای گوناگون حکومت اسلامی ارائه داد که با استقبال حاضران روبرو شد. وی به تحلیل اهداف و سیاست‌های سرکوب و وحشت و ترور حکومت اسلامی ایران پرداخت و قتل‌های زنجیره‌ای را ادامه کشتارهای دهه شصت، به ویژه قتل عام چندین هزار زندانی سیاسی در سال ۶۷، و ترورهای مخالفین سیاسی در داخل و خارج کشور دانست.

بخش دوم:

پس از ده دقیقه استراحت، نشست پالتالکی شانزدهمین سالگرد قتل‌های سیاسی در پاییز ۱۳۷۷ دنبال شد. در این بخش، شماری از حاضران در نشست، دیدگاه‌ها و پیشنهادهایی با ارزش و گران‌قدر خود را درباره این نشست و قتل‌های زنجیره‌ای، با دیگران در میان گذاشتند. نکته‌ای که همه سخنرانان بر آن تأکید فراوان

داشتند، این بود که انجمن قلم ایران در تبعید و نیز، کانون نویسندگان ایران در تبعید، باید پیوسته، زمینه‌های برگزاری نشست‌هایی از این دست را فراهم آورد تا کشتارهای هدفمند و تصورناپذیر حکومت اسلامی از حافظهٔ همگانی و تاریخی مردم ایران، زده نشوند. در این بخش، خانم سیما صاحبی شعری از سروده‌های خود را خواند. فریار اسدیان نیز یک «ساقی نامه» که شرحی از وضعیت کنونی ماست و نیز، یک سرودهٔ دیگر را به یاد همهٔ جانبختگان راه آزادی، برای شرکت‌کنندگان در نشست، خواند. آن‌گاه، خانم سیما صاحبی و بهرام رحمانی، به جمع‌بندی سخنان خود و جواب به سؤالات و چه باید کرده‌ها پرداختند و نشست با یاد و خاطرهٔ زنده یادان، محمد مختاری و محمد جعفر پوپنده و گرامی‌داشت یاد و خاطرهٔ همهٔ جانبختگان راه آزادی، پایان یافت. انجمن قلم ایران در تبعید
۲۵ دسامبر ۲۰۱۴

*متن سخنرانی «بهرام رحمانی» به مناسبت شانزدهمین سالگرد «قتل‌های زنجیره‌ای»

لینک متن این سخنرانی در سایت انجمن قلم ایران در تبعید:

<https://iranianpen.com/%D8%A8%D8%A7%DB%8C%DA%AF%D8%A7%D9%86%DB%8C/1069>

*رادیو زمانه - بهرام رحمانی: همه جناح‌های حکومت اسلامی در نسل‌کشی متحد بودند

متن کتبی این گفت‌وگو در سایت رادیو زمانه:

<https://www.radiozamaneh.com/295740>

* بهرام رحمانی: افراد چگونه شکنجه گر و آدم کش می شوند! (به مناسبت سی و یکمین سالگرد کشتار زندانیان سیاسی در تابستان ۱۳۶۷)

لینک این مطلب در سایت لجور:

<http://www.lajvar.se/1398/06/27/84995>

*لینک این مطلب در سایت انجمن قلم ایران در تبعید:

<https://iranianpen.com/%D8%A8%D8%A7%DB%8C%DA%AF%D8%A7%D9%86%DB%8C/2292>